

با چهره‌ی «حاج آقا حسینی» و شبکه‌ی اطلاعاتی رژیم آشنا شویم



آرش وزیری (حاج آقا حسینی)

پیش از آن که در مورد «آرش وزیری» یا «حاج آقا حسینی» یکی از عاملان وزارت اطلاعات بنویسم، لازم می‌بینیم به موارد دیگری اشاره کنم و سپس به موضوع اصلی این نوشته بپردازم.

مبارزه توأمان با «ارتجاع غالب» و «ارتجاع مغلوب»

در طول سال‌های گذشته به خاطر روشنگری‌های گسترده‌ام علیه رژیم جمهوری اسلامی (ارتجاع غالب)، هدف کثیف‌ترین توطئه‌های وزارت اطلاعات رژیم بوده‌ام. از سوی دیگر طی سه سال و نیم گذشته به خاطر روشنگری‌ام علیه «فرقه‌ی رجوی»، مورد حملات رذیلانه و شریانه‌ی این فرقه (ارتجاع مغلوب) بوده‌ام. (از آنجایی که بهترین فرزندان میهن‌مان با نام «مجاهد» به جوخه‌ی اعدام سپرده شده‌اند، مایل به استفاده از این نام برای کسانی که به راه و آرمان آن‌ها خیانت کردند، نیستم.)

پس از انتشار «گزارش ۹۲» که نامه‌ی سرگشاده‌ای به مسعود رجوی بود،

http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/gozaresh92_m.pdf

در طول یک سال، در حدود ۴۵۰ مقاله توسط اعضا و هواداران «فرقه رجوی» علیه من و منتقدان این فرقه منتشر شد، که لینک آن‌ها را می‌توانید در سند زیر مشاهده کنید.

http://pezhvakeiran.com/pfiles/g92_list_Maghalat_Siteha.pdf

طی دو سال و نیم گذشته، و پس از انتشار «گزارش ۹۳»

http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/goazersh_be_mardom_vakonesh92_2014n.pdf

حجم این مقالات به بیش از هزار مقاله رسید و این فرقه بزرگترین دغدغه‌اش برخورد با من و دیگر منتقدانش شد.

در این مقالات به جای آن که مسئولان این فرقه، به صدها سؤال مشخص مطرح شده در «گزارش ۹۳» پاسخ دهند،

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-63395.html>

به فحش و ناسزا و طرح شریانه‌ترین اتهامات بسنده کردند تا به زعم خود مانع توجه افراد به موضوع اصلی شوند. این جدا از صدها نشست جمعی و فردی در سراسر اروپا و آمریکا و کانادا و استرالیا مسئولان فرقه رجوی علیه من و هزاران کامنت و اظهارنظر و یا پست‌های شریانه و رذیلانه در زیر مقالات و مصاحبه‌هایم و در فیس بوک‌ها و

وبلاگ‌های این فرقه است. در طول حیات سیاسی در تاریخ معاصر ایران، این حجم از حمله و هجوم و نشر اکاذیب علیه یک فرد بی‌سابقه بوده است. این حجم از تبلیغات، از یک طرف نشانگر اهمیت و کارسازبودن روشنگری‌های من و دیگر منتقدان فرقه است و از سوی دیگر ابعاد فاجعه بار سقوط یک سازمان سیاسی را می‌رساند. این فرقه برای پیشبرد کارزار کثیف خود، علاوه بر سایت‌های متعدد، وبلاگ‌های جعلی گوناگونی تولید کرده و از طریق آن‌ها علیه من و دیگر منتقدان این فرقه تبلیغاتش را پیش می‌برد. تا در صورت برخورد با مشکلی ضمن فرار از زیر بار مسئولیت، «وبلاگ‌های مزبور را حذف و آثار جرم‌هایش را پاک کند. برای مثال به موارد زیر توجه کنید: «پژواک ایران زمین» که جعل سایت «پژواک ایران» است که توسط من اداره می‌شود.



http://pezhvake-iranzamin.blogspot.se/2014/12/blog-post_70.html
<http://pezhvake-iranzamin.blogspot.se>

«همنشین بهار آزادی»؛ این وبلاگ جعلی، شبیه سازی سایت شخصی «همنشین بهار» یکی از منتقدان این فرقه است. در این وبلاگ این فرقه‌ی پلید من را به عنوان یکی از «دست‌اندرکاران جنایت علیه بشریت» و عوامل قتل‌عام اعضای این فرقه در ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ در «اشرف» معرفی کرده است.



http://mosnikar.blogspot.se/2016/09/10_2.html
mosnikar.blogspot.se

«افشای یاران شیطان» دیگر وبلاگ این فرقه است. چنانچه ملاحظه می‌کنید عکس من را وسط عکس خامنه‌ای و خمینی و ... گذاشته‌اند. و در بالای آن هم عکس روحانی و رفسنجانی و علوی وزیر اطلاعات دیده می‌شود.



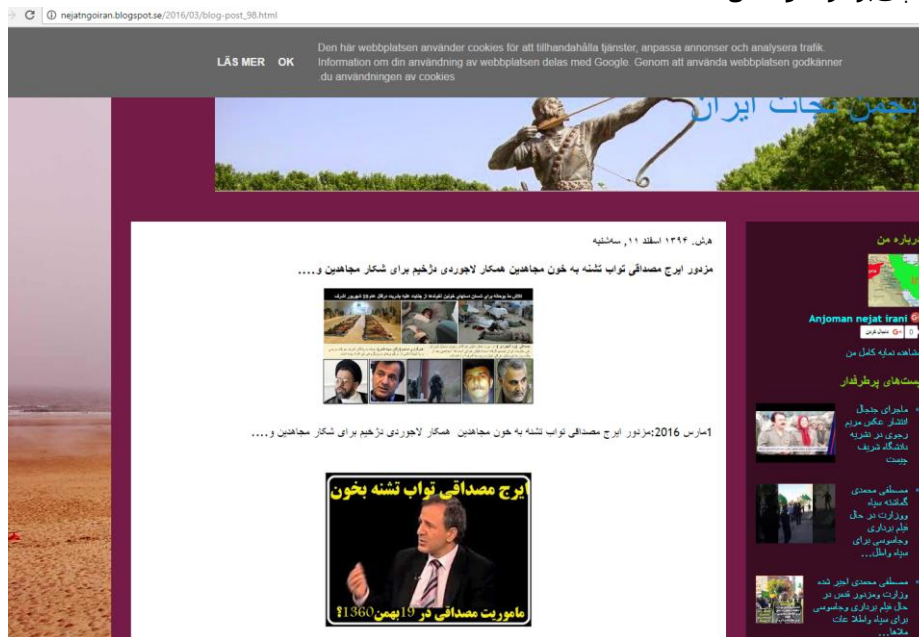
http://efshayaranshitan.blogspot.se/2016/10/blog-post_13.html

<http://efshayaranshitan.blogspot.se>

همان‌جا چنان از سخنان «حماسی و شجاعانه» نرگس محمدی دم می‌زنند که کسی پی به ماهیت حضرات نبرد:

http://mosnikar.blogspot.se/2016/10/blog-post_77.html

وبلاگ دیگر این «فرقه صاحب‌مرده»، «انجمن نجات ایران» است که از روی یکی از سایت‌های وابسته به رژیم به نام «انجمن نجات» کپی‌برداری و جعل شده است.

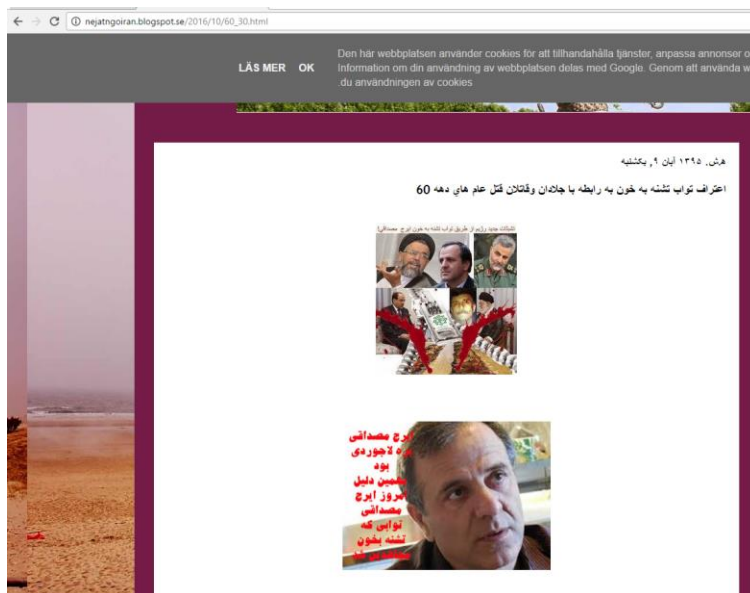


http://nejatngoiran.blogspot.se/2016/03/blog-post_98.html

بی‌شرمان فرقه‌ی رجوی فیلم‌برداری مخفیانه من از گفتگو با غلامحسین بلندیان، معاون پورمحمدی را

<http://news.gooya.com/politics/archives/2016/09/217130.php>

برای اعضا و هواداران نادان و خشک مغز خود، اعتراف به رابطه با جلادان و قاتلان قتل‌عام‌های دهه ۶۰ جا می‌زنند. آیا می‌توان کسانی را که چنین تبلیغاتی می‌کنند و آن‌هایی که به بازتولید و بازنشر آن‌ها می‌پردازند عناصر مسئول که در تلاش برای آزادی ایران هستند، دانست؟ آیا می‌توان برای آن‌ها اندکی «صداقت» قائل شد؟ آیا هرکاری از آن‌ها ساخته نیست؟



http://nejatngoiran.blogspot.se/2016/10/60_30.html

وبلاگ «هابیلیان عصرما» را از روی یکی از سایت‌های وزارت اطلاعات به نام «هابیلیان» جعل کرده‌اند.



<http://habilianasrema.blogspot.se/search?updated-max=2015-05-04T10:28:00-07:00&max-results=7&start=23&by-date=false>

این درصد از بی‌شرمی و وقاحت در تاریخ سیاسی معاصر ایران بی‌سابقه است. کسانی که به هر دلیل در دایره‌ی این فرقه قرار می‌گیرند به این آلودگی‌ها آغشته می‌شوند و پس از مدتی خود مبلغ و توجیه‌گر فرهنگ دروغپرداز فرقه می‌شوند.

این وبلاگ‌ها، جدا از سایت‌های رسمی این فرقه از جمله

ایران افشاگر

[/http://www.iran-efshagari.com](http://www.iran-efshagari.com)

آفتابکاران

[/http://www.aftabkaran.com](http://www.aftabkaran.com)

همبستگی ملی

[/http://www.hambastegimeli.com](http://www.hambastegimeli.com)

«ایران اسرار» و سایت‌های «اتحاد انجمن‌ها برای ایران آزاد» و «اتحاد زندانیان سیاسی متعهد به سرنگونی» است که همین سیاست شیربانه را پیش می‌برند. در زیر لیست تعدادی از وبلاگ‌های این فرقه را ملاحظه می‌کنید که برای رد گم‌کنی، وبلاگ هادی خرسندی طنزپرداز معروف کشورمان را نیز در میان آن‌ها جا داده‌اند.

وبلاگ‌ها				
کارپتورآباد	بهار ایران	بهای آزادی	از نگاه رضا شمس	نوشته های رحمان کریمی
شگرتیان	بهدار آزادی	صدای مقاومت ایران	ملت	طنزچیز داران
حسن داعی	نیزن نیلانی	ایران پرس نیوز	ایران مگر آینه‌ک	زیرچتر چل تکه
راندیو چاکوگ	فروع ایران	طنزهای حسین یویا	ملیحه رهبری	وبلاگ شیرخورشید
ایران نیوز آن لاین	هادی خرسندی	از دمشق، با عشق	افشایشان کنیم	ایران اسرار
همشگین بهار آزادی	پژواک ایران زمین	انجمن نجات ایران	مصطفی نادری	افشای باران شیطانی
خامنه ای خلفه ارتجاع	ایران انترنشنال	ایران اینترنلیک فارسی	وبلاگ نیم نگاه به فردا	وبلاگ ایران فالوین آینده
وبلاگ هابیلیان عصرما	وبلاگ آرا ایران زمین	وبلاگ مجاهدین خلق ایران		

<http://aftabkaran.com/peyvand.php>

«فرقه صاحب‌مردم رجوی» که همچنان روح او بر آن سایه افکنده، به شیوه‌ی مألوف به «حیات خفیف و خائنه» خود ادامه می‌دهد. اما همانگونه که مسعود رجوی با خوردن جام زهر «انحلال ارتش آزادیبخش» و تخلیه «اشرف» این «کانون استراتژیک نبرد» و «دژ تسخیرناپذیر»، دق کرد و «مرحوم» شد، بازماندگان او نیز از این شیوه‌ها طرفی نخواهند بست و عاقبت رو سیاهی به ذغال خواهد ماند.

به عنوان یک فرد که از تشکیلات و یار و یآوری برخوردار نیستم، می‌بایستی در آن واحد در جبهه‌های گوناگون با «ارتجاع غالب» و «ارتجاع مغلوب» مقابله کنم؛ دو نیرویی که متأسفانه از امدادهای بی‌چشم‌داشت دیگر نیروهای که تحت عنوان «چپ» (۱) و «سلطنت‌طلب» آتش بیار معرکه می‌شوند، نیز برخوردارند.

تلاش من برای پژواک صدای شهدای دهه‌ی شصت و کسانی که زندگی‌ام را مدیون آن‌ها هستم و مبارزه با ظلم و روشنگری در مورد تاریخ معاصر کشورمان، از مسیر مقابله با این دو نیرو می‌گذرد.

سکوت در برابر سیاه‌کاری‌های «فرقه رجوی» باعث می‌شود کسانی که شناخت چندانی از نسل برآمده از انقلاب ضدسلطنتی ندارند، با مشاهده‌ی سیاه‌کاری‌های فرقه‌ی رجوی، آن‌ها را هم‌سنگ و همسان این تاریک‌اندیشان ببینند و قضاوت درستی در مورد آن‌ها و مبارزه‌شان نداشته باشند. تلاش من برای شناساندن قدر و منزلت آن‌هاست

که در سخت‌ترین شرایط، بار خونین‌ترین مبارزه تاریخ معاصر میهن‌مان را به دوش کشیدند و صحنه‌های شکوهمندی از مقاومت و ایستادگی را آفریدند. ای کاش شرایط به گونه‌ای پیش می‌رفت که می‌شد به گونه‌ای دیگر به دفاع از حق قتل‌عام شدگان پرداخت.

کتمان نمی‌کنم گاه از این که «دشمنانی» با سطح نازلی از منش و کردار و شخصیت دارم، عمیقاً نگران می‌شوم. نمی‌توان از این حقیقت غافل شد که رقیب و حتی دشمن بزرگ، باعث رشد و پیشرفت انسان می‌شود و متأسفانه برعکس آن نیز صادق است. واضح است درگیر شدن و مقابله با چنین دشمنانی باعث پسرفت انسان می‌شود. کما این که حضور نکبت اسلامی در قدرت، اپوزیسیون را نیز به درجاتی همراه خود با سقوط مواجه کرده است. از خودم می‌پرسم ما به کجا می‌رویم؟ ریشه‌ی این سقوط و درماندگی چیست و در کجا نهفته است؟ چرا اخلاق در جامعه‌ی ما از بین رفته است؟ چرا دروغ و تزویر و ریا جای ارزش‌های انسانی و مبارزاتی را گرفته است؟ چرا به جای رودرو شدن با یک «منتقد»، «رقیب»، «مخالف»، «دشمن» و پاسخ دادن به ادعاهای او، به اتخاذ چنین شیوه‌های غیرقابل دفاع روی می‌آوریم؟ آیا شکست و فرو ریختن کاخ آرزوها، انسان را به چنین حسیضی دچار می‌کند؟ من از فهم و درک این دگردیسی شخصیتی عاجزم.

بین سال‌های ۹۲ تا ۹۵ شمسی، علاوه بر کارهای تحقیقاتی‌ام و انتشار ۵ جلد کتاب، اداره‌ی دو سایت و فیس بوک و انجام گفتگوهای تلویزیونی و رادیویی هفتگی، می‌بایستی از عهده‌ی مشکلات زندگی و بیماری و ... نیز برمی‌آمدم.

به منظور پیشبرد امر مبارزه با رژیم به سهم خودم، ارتباطات گسترده‌ای با داخل و خارج از کشور دارم و عملاً قادر به شناسایی کسانی که برایم پیام می‌گذارند و یا ارتباط می‌گیرند، نیستم. تنها با به‌کارگیری انواع و اقسام ترفندها و استفاده از تجربیاتم می‌توانم خوب و بد و سره از ناسره را از هم تشخیص دهم و گاه در این امر دچار اشتباه نیز می‌شوم.

بر من پوشیده نیست که در آن واحد با توطئه‌های گوناگونی روبرو هستم و جز از طریق آزمون و خطا، نمی‌توانم از عهده‌ی کار و بی‌اثر کردن توطئه‌ها برآمده و وظیفه‌ی دشوار و طاقت‌فرسای را که بر دوش دارم، انجام دهم.

برپایه‌ی همین روابطم با داخل کشور قادر به انتشار کتاب «رقص فتنوس و آواز خاکستر» شدم که حاوی ۴۰۰ عکس از قبرهای قتل‌عام شدگان کشتار بیرحمانه‌ی ۶۷ است.

http://www.pezhvakeiran.com/raghse_ghoghnoosha.html

همچنین توانستم با انتشار مقالات گوناگون که بعداً به صورت کتابی جداگانه انتشار یافت به قتل «متخصصان هسته‌ای» توسط دستگاه اطلاعاتی و امنیتی صورت گرفته، اشاره کرده و در مورد سوابق افراد بیگناهی که بر اساس سناریوهای طراحی‌شده در اتاق‌های فکر دستگاه امنیتی، دستگیر و تحت شدیدترین فشارها به انجام این قتل‌ها اعتراف کرده بودند، روشننگری کنم. خوشحال و خرسندم که سهمی کوچک در نجات جان افراد بیگناه و آزادی‌شان از بند و اسارت داشتم. کتاب منتشر شده در این رابطه را در لینک زیر می‌توانید مشاهده کنید:

http://www.pezhvakeiran.com/pfiles/Nuclear_scientists_Interior_File.pdf

یکی از اهداف رژیم در ارتباط با من، ایجاد مانع در رابطه با روشننگری‌هایم و مخدوش کردن تلاشی است که به انجام آن متعهد هستم. از تیرماه ۱۳۹۱ پس از آن که کوشیدم دست «صاحب‌مصب قضایی رژیم» را که با فریب مسعود نقره‌کار، قادر شده بود خاطرات جعلی سلسله‌وار خود را به عنوان روایت جنایت رژیم در دهه‌ی ۶۰ انتشار دهد، هدف توطئه‌های گوناگون رژیم قرار گرفتم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-43482.html>

یکی از اهداف تولید خاطرات «صاحب منصب قضایی رژیم» نیز، من بودم و زیر سوال بردن روشننگری‌هایم.

در مقاله‌ی «حاج رضا» و کتابیون آذری و یک پروژه‌ی امنیتی، به این موضوع پرداختم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-43934.htm>

واکنش یکی از مأموران امنیتی رژیم به تلاشم برای روایت صحیح تاریخ و به ویژه موضوعات مربوط به زندان و پالایش آنها در پیامی که برایم فرستاده بود، چنین است:



Maeddeh Sareban

11/29, 6:08pm

جالب است تمام زندانیان سیاسی به اصطلاح از بند رسته ی متعهد به سرنگونی و خاورانی ها و گفتگوهای زندان و ثواب و پادشاه و بازجو همه اشتباه می فرمایند و شما فقط درست می فرمایید و هر کس هم حرفی بزنه براش گزارش می نویسی هزار صفحه! خداییش شما چه موجودی هستید؟ به همه می زنید از دوست و دشمن و آشنا و غریبه

من با دستگاه اطلاعاتی برخوردار از کمکها و تجربیات امنیتی دستگاههای شرق و غرب رژیم از یک سو و دستگاه تبلیغاتی و اطلاعاتی فریبکار و مکار و بیپرنسیب «فرقه رجوی» از سوی دیگر درگیرم. دو دستگاهی که طی ۳۵ سال مبارزه‌ی بی‌امان و خونین با یکدیگر دائماً تجربه کسب کرده و بر سطح مهارتشان افزوده‌اند و همین کار مرا سخت می‌کند.

از آنجایی که هیچ وظیفه‌ی عاجلی برای خود، جز روشنگری در مورد جنایتکاران رژیم بخصوص در دهه‌ی ۶۰ و دفاع از ارزش‌های انسانی و مبارزاتی دوستان و رفقایم که بر چوبه‌های دار رفتند و یا در مقابل رگبارهای مسلسل ایستادند نمی‌بینم، در بسیاری موارد از توطئه‌های این دو جریان غافل می‌شوم و یا اهمیتی به آنها نمی‌دهم و گاه مخاطراتی که مرا تهدید می‌کنند نمی‌بینم. چاره یا گریزی هم ندارم، چنانچه بخواهم رویکرد دیگری پیشه کنم به گوشه‌گیری و عزلت و یا بدبینی و ... منجر می‌شود. آگاهانه تلاش می‌کنم با آفات کاری که می‌کنم کنار بیایم.

در طول ۱۲ سال گذشته بدون اغراق، بالغ بر هزاران تماس از طریق افراد گوناگون در داخل و خارج از کشور داشته‌ام. این تماس‌ها و اطلاعاتی که از این طریق کسب کرده‌ام، گاه بسیار مؤثر و گرانها بوده‌اند و گاه روزها و هفته‌های بیشماری را بدون آن که حاصلی داشته باشد، از من گرفته است و تنها بارخاطرم شده‌اند.

طی این مدت رژیم برای پی‌اثر کردن روابطم، توطئه‌های گوناگونی را طراحی و به مورد اجرا گذاشته است. دستگاه امنیتی سعی کرد از طریق فضای مجازی، افراد مختلفی را به من نزدیک کند و با کسب اعتمادم، اطلاعات نادرستی را به من منتقل کنند.

در بخشی از این تلاش‌ها، آنها که از علاقه‌ام به موسی خیابانی آگاه بودند، از طریق سناریوهای پیچیده کوشیدند به دروغ من را مجاب کنند که موسی خیابانی و اشرف ربیعی و همراهانشان که در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به خاک افتادند، در «افجه» و «پیشوا» دفن شده‌اند (محل دقیق آن را نیز برایم مشخص می‌کردند). خبر آن را چند سال پیش به عنوان کادوی تولدم به من دادند. با وجود گذشت سال‌ها از این موضوع و پیگیری‌های متعدد ناقلان خبر از طرح آن خودداری کردم و هر بار پاسخ دادم هرگاه صلاح بدانم آن را چاپ می‌کنم.

پس از انتشار عکس‌های پاسداران و تیرخلاص‌زنان اوین و افشای نام و موقعیت آنها، دستگاه امنیتی به شیوه‌های مختلف کوشید نام اصلی شکنجه‌گران و جانیان را به دروغ مطرح کرده و به طرح ادعاهای غیرواقعی در مورد آنها بپردازد.

در رابطه با عکس‌های دسته‌جمعی جانیان که منتشر کرده بودم و پاره‌ای از آنها را نمی‌شناختم، اطلاعات غیرواقعی می‌دادند و سپس به طرق گوناگون آنها را مورد تأیید قرار می‌دادند.

عکس‌های متفاوتی برایم ارسال کرده و مدعی می‌شدند که متعلق به بازجویان و جنایتکاران رژیم است که هیچ‌کدام از آنها نیز مورد استفاده من قرار نگرفتند.

گفتگوهای متعددی با به اصطلاح توابع دهه‌ی ۶۰ ترتیب داده و برای من ارسال می‌کردند که نسبت به انتشار آنها اقدام کنم.

داستان‌های عجیب و غریب و سناریوهای به زعم خود پیچیده و تو در تو مطرح می‌کردند که البته مورد استفاده من قرار نگرفتند.

می‌کوشیدند با تعریف و تمجیدهای فوق‌العاده غلوآمیز از من، فضای ذهنی و توهم‌آلودی نسبت به خودم به وجود آورند تا من غرق در شخصیت کاذبی شوم که آنها برایم می‌ساختند. از آنجایی که خودم را بهتر از هر کس

می‌شناسم حتی یک لحظه نیز در این دام نیفتادم و در مقابله‌ی با آن، همیشه و در همه حال خود را انسانی عادی و بدون ویژگی خاص با ضعف‌های مشخص که تنها در یک زمینه ممکن است تجربیاتی داشته باشم، که آنهم مهم و تعیین‌کننده نیست، معرفی می‌کردم.

در پاسخ به کسانی که توصیفات غیرواقعی از من کرده و مدعی می‌شدند که تنها دلخوشی آنان را نگیرم نیز همچنان روی مخالفتم تأکید کرده و خود را انسانی معمولی مثل همه‌ی آدم‌هایی که دور و برشان هستند، معرفی نموده و اضافه می‌کردم از آنجایی که خودم را دوست دارم و سرنوشت اسف‌انگیز کسانی را که نسبت به خودشان دچار توهم شدند می‌بینم، نمی‌خواهم تجربه‌ی آن‌ها را تکرار و خودم را خراب کنم. سپس اضافه می‌کردم چگونه انتظار دارید سکوت کنم در حالی که خودم را بهتر از شما می‌شناسم و می‌دانم آنچه می‌گوئید واقعی نیست. چگونه انتظار دارید منی که صبح تا شب می‌گویم واقعیت‌ها را بگوئید، به خودم که می‌رسد در مقابل توصیف غیرواقعی از خودم واکنشی نشان ندهم.

همین را در پاسخ به مأموران اطلاعاتی رژیم هم گفتم:



Maeddeh Sareban

4/14, 12:23an

سلامت علیکم و رحمت الله برادر ایرج

انشاء الله تشریف دارید که؟

نکند خوابیده‌ای؟

قرص خورده‌ای و به صدای مرضیه گوش کرده‌ای و خوابیده‌ای؟! نه؟؟؟

حالا که با این هوشیاری سطح بالایت میز همه ما را چپ کردی بگ دست مرزاد باید بهت بیگم

حاج آقا گفته باید به برادر مصداقی نشان افتخار هوشیاری اعطا کرد

جدای یکی دو سه نکته ریز پی به دسیسه‌های ما مزدوران وزارت اطلاعات برده‌ای و دست ما برایت رو شده و دیگر کلاک نمی‌خوری

پس چه بهتر صادقانه با یکدیگر رفتار کنیم

به خداوندی خدا که کتاعه امسال خودش پتیرش را برد داد رویاها!

حالا ما که داستانی مثل انسانیم

اینقدر ما را انیت نکن برادر ایرج

انصافا چکار این مردک امریکایی لوئیسون داری؟

ولش کن آقا

مردیم تا دنیا آزاد را از خاطر برد حالا شما اینو هی یادشان بیار

به جا نشینی آرام به لحظه‌ها...



Iraj Mesdaghi

4/14, 12:47an

سلامت من به سادگی و بدون قرص خواب می‌خوابم. خیلی هم عمیق می‌خوابم.

موقع خوابیدن موزیک گوش نمی‌دم.

راستش یک چیز را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم و همیشه به خودم تهنیت می‌زنم. یک آدم معمولی هستم بدون ویژگی خاصی... در بعضی زمینه‌ها تجربه دارم. فقط همین. هوش‌ام نیز معمولی است.

مواظب هستم تعریف و تمجید دیگران باعث نشه که عره بشم و فکر کنم کسی هستم.

همیشه این احتمال را می‌دهم که اشتباه کنم.

همیشه این احتمال هست که گول بخورم. اما با یک بازیابی متوجه قضایا می‌شوم.

به حاج آقا بگید من به این تعریف و تمجید ها به قول معروف شاخ به جیب نمی‌شوم.

به حاج آقا بگید شما که ۶-۷ سال دالم من را رصد کردید تا حالا متوجه نشدید که پشت و رویم یکی است. صادقانه رفتار می‌کنم؟

دستگاه امنیتی همچنین می‌کوشید زنان و دختران بسیار جوان و زیارویی را به زعم خود سر راه من قرار دهد که با طرح عشق و علاقه و بیان مسائل سکسی و عاطفی و ... حتی شده واکنش کلامی من را در حد یک جمله یا کلمه برانگیزند که موفقیتی حاصل نکردند. از آنجایی که نسبت به هویت تماس‌گیرندگان اطلاعی نداشتم و نمی‌خواستم کسی را به خصوص در حوزه‌ی عاطفی رنجیده کنم، در پاسخ همیشه می‌گفتم من قصد سانسور فکر و تمنیات قلبی شما را ندارم و از شنیدن آن هم ناراحت و یا متزلزل نمی‌شوم چون هم خودم را خوب می‌شناسم و هم به راهی که می‌روم و کاری که می‌کنم ایمان دارم.

از آنجایی که فکر می‌کردم چه بسا افرادی باشند که در اثر بحران‌های روحی و مشکلات بی‌شمار به من روی آورند، می‌گفتم: شما آزادید در حوزه‌ی فکر و در پستوی ذهن خود به هرچه مایلید بیان‌نویسید اما من موظفم که پرنسیب‌ها و چهارچوب‌هایم را رعایت کنم؛ به ویژه که در جایگاهی قرار گرفته‌ام که از یک سری ارزش‌ها دفاع می‌کنم و وظیفه‌ی پژواک صدای قتل‌عام‌شدگان را به دوش دارم و نمی‌توانم و نباید دوگانگی در ادعا و عمل‌ام دیده شود. بارها مطرح می‌کردند حالا نمی‌شود برای دلخوشی ما هم که شده یک جمله یا یک کلام ساده در برابر اظهار علاقه ما بر زبان بیاوری. خود این داستان، کتابی قطور است.

وقتی حربه‌ی مربوط به زن و سکس و ... در ارتباط با من کارگر نیفتاد، یکی از مأموران زن آن‌ها با من تماس گرفت. البته نه تحت عنوان مأمور اطلاعات بلکه تحت عنوان کسی که به خاطر ظلم‌هایی که از پدرش که از جانبان دهه‌ی ۶۰ بود دیده و ... با خواندن کتاب‌هایم شیفته من شده است. وقتی متوجه‌ی تناقض در گفته‌هایش شدم، پذیرفت که مأمور اطلاعات است و داستان دیگری جور کرد:



Maeddeh Sareban

11/26, 12:05am

من کانید شدم از میان عده بی‌شماری که مسئول برقراری ارتباط با شما بشم



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:05am

خوب



Maeddeh Sareban

11/26, 12:05am

از سوی مصلحتی

مستقیماً

رسماً و کتبی

به دلایل متعدد



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:05am

مثلاً چه دلیلی



Maeddeh Sareban

11/26, 12:06am

بگش پدرم بود و دیگریش شناخت کامل از بچه‌های شما در دانشگاهها



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:06am

اما در زمان علوی با من تماس گرفتی

- 

Maeddeh Sareban

11/26, 12:06am

بله دقیقا

ایم دلیل داشت
- 

Iraj Mesdaghi

11/26, 12:07am

چرا زمان مصلحتی نگرفتی و علوی گرفتی
- 

Maeddeh Sareban

11/26, 12:07am

در زمان مصلحتی فقط باید از کتابها و مسائل در ارتباط با شما با خبر میشدم

خوب اشراف پیدا می کردم

پروژه بود
- 

Iraj Mesdaghi

11/26, 12:07am

خوب
- 

Maeddeh Sareban

11/26, 12:08am

بعدشم دیده بودن شما با خانمها بیشتر دلسوزی می کنی

از اختیارات شما زورشون می گرفت
- 

Iraj Mesdaghi

11/26, 12:08am

خوب طبیعی است
- 

Maeddeh Sareban

11/26, 12:08am

می گفتن باید منحرفش کنی به لاس با تو بزنه برای ما کفیه

می بریم نشون می دیم شرفش بره

می گفتن دخترهای زیادی سعی بر این کار داشتند که موفق نشدند و ما در رصد دیدیم
- 

Iraj Mesdaghi

11/26, 12:09am

خودم می دونم تا به حال دست از پا خطا نکردم و از این بابت کسی نمی تونه ازم گف بگیره
- 

Maeddeh Sareban

11/26, 12:10am

من اول ازتون بیزار بودم اما
- 

Iraj Mesdaghi

11/26, 12:10am

بله یک بار بهم گفتی و من می دونستم راست میگی
- 

Maeddeh Sareban

11/26, 12:10am

اما پس از مدتی ارتباط شیفته شدم و نظرم عوض شد

سپس تحلیل روانشناختی وزارت اطلاعات از من را ارائه داد و یا اینگونه وانمود کرد:



Maeddeh Sareban

11/26, 12:48am

از نظر من شما به دلیل هوش سرشار فردی سالم نیستی
به لحاظ روانی می گم



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:48am

ممکنه

منظورم این که به لحاظ روانی سالم نباشم. اما هوش چندانی ندارم



Maeddeh Sareban

11/26, 12:48am

و وظیفه انسانی ات با لذت مطابقت داره



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:49am

بله خوب من از انجام وظیفه انسانی لذت می برم



Maeddeh Sareban

11/26, 12:49am

جالبه که اینطور متعلق شده اند

نه اینم نیست

کنه مسئله پیچیده تر از این حرفهاست

ولش کن



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:50am

نه بگو راحت باش



Maeddeh Sareban

11/26, 12:50am

کاش نمی گفتم



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:50am

من خوشحال میشم میگی



Maeddeh Sareban

11/26, 12:50am

حس قدرت از پشت اون مایناتور و این بازی ها برات جبران به چیزاییه



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:51am

اتفاقا خیلی خوبه که میگی. می دونی که الکی نمیگم و زبان بازی نمی کنم



Maeddeh Sareban

11/26, 12:51am

اینگه کسی نمی تونه شکست بده

پس حالا نوبت منه

تا حالا شما به همه می گفتی حالا من می گم

شما به لحاظ روانی سالم نیستی



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:52am

یادته تو کتاب خاطراتم نوشتم. همیشه من نیستم که گل می زدم. خیلی وقت ها گل هم می خورم. اما
برام مهمه که آخرش بازی رو ببرم. حالا ۲-۳ یا هرچی



Maeddeh Sareban

11/26, 12:52am

حق هم داری نباشی

سالم است داری می بری



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:52am

خوب این سالم نبودن من خوبه یا بد



Maeddeh Sareban

11/26, 12:52am

چیزی که به خودتون مربوطه

برای مظلومان که خوب بوده



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:53am

می دونی به کسی تا می تونم آزار نمی رسونم و سعی می کنم کمک هم بکنم



Maeddeh Sareban

11/26, 12:53am

به جایی کم آوردی و الان دنبال پر کردنش

هستی



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:53am

بله هستم

کجا کم آوردم



Maeddeh Sareban

11/26, 12:53am

اینو دیگه فقط خودت می دونی

ولی مسلمه کسی که کم نیاوده این رفتارو نداره



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:54am

من همه چی رو تو خاطراتم نوشتم. خودت خودی



Maeddeh Sareban

11/26, 12:54am

بین!!!!!! بیا بیرون

خودت خوب مي دوني



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:54am

پرونده من رو هم داری. می‌تونی مطابقت کنی



Maeddeh Sareban

11/26, 12:55am

گاهی فرار تنها راه

من به رنم

خیلی از مسائل رو متوجه می‌شم درونت



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:55am

نه بگو من اصلاً ناراحت نمی‌شم.



Maeddeh Sareban

11/26, 12:55am

بحث ناراحتی نیست

بحث روبرو شدن خودت باهاشه



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:56am

راحت حرفات رو بزن



Maeddeh Sareban

11/26, 12:56am

هرگز نمی‌خوای باهاش روبرو بشی



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:56am

بیج و تلب نده



Maeddeh Sareban

11/26, 12:56am

کلیتیش



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:56am

با چی نمی‌خوام روبرو بشم



Maeddeh Sareban

11/26, 12:56am

يك جايي كم آوردي و با اين شيوه زندگي در صدد رفعشې



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:57am

انسان مجموعه‌ای از ضعف‌ها و کاستی‌ها و نقطه قوت و ... است



Maeddeh Sareban

11/26, 12:57am

اینو خیلی جا ها رد گذاشتی

و پشت چیزایی پنهانش کردی



Maeddeh Sareban

11/26, 12:57am

مثل وظیفه انسانی

من نظر خودم را گفتم



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:58am

من چیزی رو پنهان نکردم.



Maeddeh Sareban

11/26, 12:58am

باشه

حرفی نیست



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:58am

خوبه که نظرت رو میگی.



Maeddeh Sareban

11/26, 12:58am

قب

قبول



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:59am

اگر کمک کنی که بهتره



Maeddeh Sareban

11/26, 12:59am

من در حدی نیستم که بهتون کمک کنم

من حتی به پله هم نیستم



Iraj Mesdaghi

11/26, 12:59am

وقتی کسی نظرت رو به من میگوه یعنی حتما بهم کمک می‌کنه.



Maeddeh Sareban

11/26, 1:00am

هرکه گریزد ر خراجات شهر...؟؟؟؟؟ چی میشه؟ بگو ؟؟؟؟



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:00am

تو داری بهم کمک می‌کنی. من باید استقبال کنم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:00am

لطف داری



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:01am

بارکش عول بیابان شود؟



Maeddeh Sareban

11/26, 1:01am

هرکه گریزد ر خراجات شهر بارکش عول بیابان شود



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:01am

منوجه نشدم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:01am

یه چیزایی هست که انسان نباید ازش فرار کنه و تا آخر عمر باید باهاشون بازی کنه

بگیش مسائل جنسیه

نمی خوام در این مسائل وارد بشم



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:02am

نه حتما بشو



Maeddeh Sareban

11/26, 1:02am

اما در زمانی که اوج شکوفایی جنسیت بود در زندان بودی

بعد از اون



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:03am

خوبه چون کسی بهم نگفته



Maeddeh Sareban

11/26, 1:03am

خب



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:03am

بله درسته



Maeddeh Sareban

11/26, 1:03am

بعد از اون که آزاد شدی هم به اون صورت که باید دنبال نشده (درستی و نادرستیو بهم دگو)

فقط بشو



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:04am

می شنوم به شرطی که راحت بگی



Maeddeh Sareban

11/26, 1:04am

وقتی به جای کار اونم به این مهمی بلندگه یکی میشه مصداقی و یکی افشه

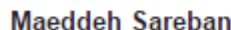
حتما

1

1



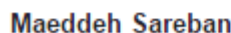
به اصل دارم استفاده می‌کنم. خوب چرا این‌ها رو قیلا بهم نمی‌گفتی



چون راه نمی دادی



من کی راہ ندام، تو اومدی کہ راہ ندام



الہہ می گفت این مرد بہ مشکلی دارہ

می گفت من می خواستم تنمو بهش تقدیم کنم جبران تمام اون امیال سرکوب شده اش



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:13am

خوب چرا جواب نمی دادم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:13am

که حتی همسرش بر اش نداشته

جواب نمی دادی برای اینکه با شرف بودی

الهی می خواست این دنیا را برات جبران ماقات بکنه

ولی شرافقت اجازه نداد



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:14am

من به اون دنیا باور ندارم. همه چی در این دنیاست

باور می کنی؟ هیچ مشکلی تو این زمینه خاص ندارم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:15am

نا بحال به این فکر نکردی که دنیا چیزی رو بهت نداد و الهی می خواست بده؟



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:15am

بله می دونم. خوب هم می دونم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:15am

مشکل نداری از نظر خودته ولی ما از بیرون می بینیمش



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:15am

هیچ میدونی تو همین خارج از کشور هم بوده

به همون زیبایی و جوانی



Maeddeh Sareban

11/26, 1:16am

من کاری با اونش ندارم منتهی رفتارهای عجیب خبر از این مشکل می ده



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:16am

باور می کنی این جا هم همین برخورد را داشتم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:17am

آرش هم مشکل جنسی داره

بله البته



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:17am

یادته به خودت هم گفتم



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:17am

یادته گفتم من مطلقا نمی خوام ذهن تو رو سانسو رکتم. این حق توست.



Maeddeh Sareban

11/26, 1:17am

یادمه



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:18am

یادته گفتم این ظلمه که ذهن تو و خصوصی ترین بخش تو رو سانسور کنم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:18am

ولی الهه رو بد رد کردی



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:18am

همین رو به الهه گفتم. به چند نفر دیگه هم گفتم تو همان ایران



Maeddeh Sareban

11/26, 1:19am

می تونست برات بشه فرشته ی آرامش، سکس ، نجات

می دونم

گور بابای رجوی و خمینی! می رفتی حالشو می بردی



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:20am

گور بابای اون ها. حق با توست. اما بچه ها رو چه کار می کردم



Maeddeh Sareban

11/26, 1:20am

بسه

بچه ها سهمشون را ازت گرفتند

بعد کافیه

کم نداشتی بودی براشون



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:21am

باور کن یادمه روز ۱۵ مرداد ۶۷ شب بود به دو تا از بچه ها گفتم بعد می دونم دیگه بتونم زندگی عادی بکنم.



Maeddeh Sareban

11/26, 1:21am

افسوس



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:21am

یکی شون زنده است و یکی شون اعدام شد



Maeddeh Sareban

11/26, 1:21am

حیف

	Iraj Mesdaghi	11/26, 1:21am	یکی خون زنده است و یکی خون اعدام شد
	Maeddeh Sareban	11/26, 1:21am	حیف
			امشب ناراحت کردم
	Iraj Mesdaghi	11/26, 1:22am	نه اصلاً.
	Maeddeh Sareban	11/26, 1:22am	بد جایی وارد شدم
	Iraj Mesdaghi	11/26, 1:22am	نه اصلاً.
	Maeddeh Sareban	11/26, 1:22am	مسائل جنسی
	Iraj Mesdaghi	11/26, 1:23am	چرا اینطوری فکر می کنی
	Maeddeh Sareban	11/26, 1:23am	حیف اون میوه ها نبود؟
	Iraj Mesdaghi	11/26, 1:23am	گدوم میوه ها
			باور می کنی من به بچه هایی که دور و برم هستند دائم فقط توصیه می کنم از زندگی لذت ببرند؟
	Maeddeh Sareban	11/26, 1:24am	همونها که نجیدی
			و نجیدی
			بله البته
	Iraj Mesdaghi	11/26, 1:25am	دنیا برای ما اینطوری خواست من هم انتخاب کردم

از این «یوزر»، در مقاطع مختلف افراد متفاوتی استفاده می کردند. مثلاً از کانال های مختلف سعی می کردند به من القاء کنند که این فرد به خاطر آن که از طرف من پس رانده شد، خودکشی کرده و وصیت نامه ای هم از خود به جا گذاشته که در آن به من و علاقمندی اش اشاره داشته است.

به گفتگوی من با یکی از مأموران اطلاعاتی و امنیتی رژیم پس از مثلاً هک یوزر «رها نفیر» توجه کنید:



رها نقیر

9:03pm

بله خطرت از هته بیشتر است و نفس زیادی از نظام گرفته ای و شاید فکر کنی اینطور نیست ولی در بدترین جایی ممکن و خطرناک ترین محل بروز فتنه ریشه دوانده ای و اونجا دانشگاه است که در حال حاضر دیگه جلوش را نمی شود گرفت به این سادگی



Iraj Mesdaghi

9:04pm

خوب حالا میشه اعمال بدم را بگی و این که چه کاری کردم که بیش از آن که فکر کنم بد هستم؟

فکر نمی کنی کسی که در مقابل پیشنهادات آنچنانی نه یک بار و دو بار بلکه صدها بار یک لحظه غفلت نمی کنه. حتی به زبان یک کلمه خارج از چارچوب هاش نمیگه نمی تونه آنطور که میگی بد باشه

بالاخره اختفاقت من از یک جایی در میاد

می دونی پشت و روم یکی است. ۷ سال من را صبح تا شب رصد کردید یک نقطه ضعف کسی از من نتوانست بگیرد وگرنه الان خاکم بر سرم بود



رها نقیر

9:07pm

متوجه نشدی! برای ما بدی و برای این جامعه و برای فخر دانشگاهی و نه خودت به خودی خود... شما هم به نفر انسانی با عقاید و نظریاتی که داری



Iraj Mesdaghi

9:07pm

مثلا چطوری اگر بودم خوب بودم



رها نقیر

9:09pm

سرت به کار خودت بود و نه موجبات تحریک جوانان را در دانشگاه درست می کردی آن وقت خیلی خوب بودی یا مثلا مثل دار و دسته مجاهدین و اعوان و انصارشان بودی یا مثل توری زاده و سازگرا اون وقت کبریت خیس بودی

الان شبانه روز مجبوریم مراقبت باشیم و افرادی که با شما در ارتباطند را بیاییم



Iraj Mesdaghi

9:11pm

همان اختفاقت که دیدید شخصیت من را می سازد. تفاوت ها هم به خاطر همان اختفاقت است

حتی وقتی مأموران امنیتی تلاش می کردند به من بقبولانند که در دانشگاه های کشور به مشکل امنیتی تبدیل شده ام و عنقریب ضربات سختی به «هوادارانم»! وارد خواهند کرد، پاسخ من به صراحت نفی این ادعاها و بی خطر معرفی کردن امثال خودم بود. چرا که توهمی نسبت به خود و توانایی هایم نداشته و ندارم. در تلاش برای درآوردن خط و ربط آنها، پاسخ پیام هایی را که در فیس بوکم می گذاشتند، می دادم.



Maeddeh Sareban

10/6, 12:06am

بابا نظامو بهم می ریزن

دانشگاه هنر که فاتحه اش خوانده شد رفت



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:07am

این که واضح است. اما من یتاسیلی ندارم که خطری داشته باشه



Maeddeh Sareban

10/6, 12:07am

فقط خودت بگو ما چه کنیم؟



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:07am

یک جریان سیاسی می تونه خطرناک باشه با خطرناک بشه



Maeddeh Sareban

10/6, 12:07am

دیگه شورش را درآوردن



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:07am

در یک زمان می تونه سر باز کنه و به یک خطر تبدیل بشه

اما من و امثال من هیچ وقت به صورت جریان نمی شویم و خطری هم به آن صورت نداریم

این نگاه واقع بینانه من به اوضاع است.



Maeddeh Sareban

10/6, 12:09am

دیدی که گفتن ما دنبال جریان مصداقی هستیم جریان مصداقی بهم رذن نظم نظامه



Iraj Mesdaghi

📄 10/6, 12:09am

همه این ها میشه مشکل و برای ملت مشکل ایجاد می‌کنید



Maeddeh Sareban

10/6, 12:09am

چرا عکس استاد رائفی پور را نمی‌کشن؟



Iraj Mesdaghi

📄 10/6, 12:09am

کی گفته دنبال جریان مصداقی هستیم؟



Maeddeh Sareban

10/6, 12:10am

چو زدی خرابش کردی



Iraj Mesdaghi

📄 10/6, 12:10am

والله اگر کسی بکشه باید در عقلش شک کنی

آخه اون کشیدن داره؟



Maeddeh Sareban

10/6, 12:10am

نوشته اند مگر نخوندی تو صفحه کمین

نوشتن خود شخص مصداقی منظور ما نبوده



Iraj Mesdaghi

📄 10/6, 12:10am

تو تحلیل اطلاعاتی از افراد به این نوشته‌ها بسته نمی‌کنند



Maeddeh Sareban

10/6, 12:11am

نوشتن بت سازی از شخص نیست که جریانشه که مهمه



Maeddeh Sareban

10/6, 12:12am

تعداد دانشجویهای این جریان اونقدر شده که دیگه کاری از ما ساخته نیست



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:12am

من چنین تصویری ندارم



Maeddeh Sareban

10/6, 12:12am

ما داریم می بینیم

تو تپهرون آدم معتمد داری بفرست دانشگاه برات در بیاره



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:13am

من بعید می دونم



Maeddeh Sareban

10/6, 12:13am

بعید می دونی؟ پس دلمون درد می کنه الکی



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:13am

خود شما بهتر از هر کس می دونید من نه کسی دارم و نه مأموریتی تو ایران به کسی می دم



Maeddeh Sareban

10/6, 12:13am

بیا ببین چه بساطیه

از جانب شما نیست و اینطوریه



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:14am

شما نمی دونید من اساساً پیگیر این ماجرا ها نیستم



Maeddeh Sareban

10/6, 12:14am

حقیقتاً ما دیگه از این داستان خسته شده ایم



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:34am

همیشه هم برای خودم یک جا می‌ذارم که اشتباه کنم

چون علم عیب که ندارم

هیچ ویژگی خاصی هم ندارم. بنابر این بایستی حدس بزنم که گاه می‌تونه اشتباه باشه



Maeddeh Sareban

10/6, 12:35am

نوکرتم برادر ایرج

به والله عاشقتم

پیسوریازت تو حلقم

بابا ما از درد سیورین درامانیت مردیم



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:37am

یادمه قبلاً یک بار که به نام این دخترهای شیطان پرست برام ایمیل می‌فرستادید

به این موضوع پیسوریازیس من اشاره کرده بودید

همان جا متوجه شدم طرف نمی‌تونه شیطان پرست باشه



Maeddeh Sareban

10/6, 12:37am

خب؟



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:38am

و به همین موضوع آگاه باشه



Maeddeh Sareban

10/6, 12:38am

ای کلک



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:38am

همان جا فهمیدم که طرف من رو رصد کرده



Maeddeh Sareban

10/6, 12:38am

گفتی حاج بینوکیو فقط می‌دونه



Iraj Mesdaghi

10/6, 12:38am

چون من به آرش و خواهرش گفته بودم این بیماری رو دارم

نه اون موقع که شما را نمی‌شناختم

یا در جای دیگری در پاسخ آنها گفتم



Iraj Mesdaghi

11/28, 6:15pm

مگه من چقدر شتوده دارم

من که اصلاً دچار ذهنت نسبت به خودم نمی‌شم



Maeddeh Sareban

11/28, 6:15pm

بیش از اون حرفها داری

الان خیلی ها دنبالته می‌کنند

من انجام و می‌بینم

خودم مامور فرستادم خیلی جاها حرفته



Iraj Mesdaghi

11/28, 6:15pm

مهم این است که این افراد دلشون خوش است



Maeddeh Sareban

11/28, 6:15pm

کتابفروشی‌ها



Iraj Mesdaghi

11/28, 6:16pm

وقتی تشکیراتی نیست



Maeddeh Sareban

11/28, 6:16pm

دانشگاهها



Iraj Mesdaghi

11/28, 6:16pm

وقتی سازماندهی نیست

وقتی رهبری نیست

همه این‌ها از نظرم حرف است

و یا در یک مورد دیگر گفتم:



Iraj Mesdaghi

11/26, 1:38am

بین به نظرم خیلی از آمارهایی که در مورد بچه‌ها و کارهاشون در ارتباط با من داده میشه هم میالغه است.

یا هنگامی که می‌کوشیدند برای من دفتر و دستکی درست کنند پاسخ می‌دادم:



Arash Qabil Vaziri

1/27, 1:30p

تفسیر در سبکست

ارزش پرسیدم الان با ما دوتا چه کار دارید

گفت شما نماینده شعبه ی مصداقی هستید

گفتم نیستیم

باورش نمی شد



Iraj Mesdaghi

1/27, 1:31p

من هیچ نماینده ای ندارم.



Arash Qabil Vaziri

1/27, 1:31p

فرهاد بهش گفت مصداقی به ما مقاله های بی ارزش نیازی نداره



Iraj Mesdaghi

1/27, 1:31p

کسی نیستم و کاری نمی کنم که نیاز به نماینده و شعبه داشته باشم



Arash Qabil Vaziri

1/27, 1:31p

ولی باورش نمی شد



Iraj Mesdaghi

1/27, 1:32p

شما آدم های باارزشی هستید اما من نیاز به نماینده ندارم

البته گاه آن‌ها موفق هم می‌شدند و ساعت‌ها و روزها وقت من را تلف می‌کردند. دستگاه امنیتی با شناختی که از روحیات و خصوصیات من و امثال من دارد و باوری که نسبت به احساس مسئولیت دشمنانش نسبت به مقوله‌های انسانی دارد با گسیل عوامل‌اش تحت عنوان جوانان دردمندی که زندگی‌شان نابوده شده است به درد دل با من می‌پرداختند و مشکلات زندگی‌شان را از بچگی تاکنون با جزئیاتی باورنکردنی مطرح می‌کردند و راهنمایی می‌خواستند.

زن زیبایی که از کودکی مورد سوءاستفاده جنسی و عاطفی پدرش قرار گرفته بود تا جوانی که در کودکی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و در بزرگسالی او را در دانشگاه «همجنس‌باز» معرفی می‌کردند و موجبات تحقیرش را فراهم می‌کردند؛ دختری که فرزندی نامشروع داشت و خانواده‌اش او را نمی‌پذیرفت و از اعتیاد سنگین رنج می‌برد؛ پرستاری که در خانه‌های مردم کلفتی می‌کرد و تحقیر می‌شد؛ پسری که دل‌باخته‌ی دختری بود که با من تماس داشت و عاقبت خودکشی کرد؛ زن تن‌فروشی که در اثر خواندن کتاب خاطرات من یکباره متحول شد؛ پزشکی که از ناهنجاری‌های روحی و شخصیتی برخوردار بود؛ دختری که پدرش از جانیان دهه‌ی شصت بود و صدها مشکل از سر گذشته بود؛ پسری که پدرش در زمره‌ی جنایتکاران بود و از دست او به ستوه آمده بود؛ دختری که با دوست پدرش رابطه جنسی به میل خود برقرار کرده بود؛ زنی که طلاق گرفته و از مشکلات جنسی و عاطفی رنج می‌برد؛ دختری که مادرش بدون اطلاع پدر بدرفتارش با جوانان کم سن و سال همخوابگی می‌کرد؛ پسری که ناهنجاری‌های روحی و روانی فوق‌العاده داشت و در اثر دوستی با من اعتیادش را کنار گذاشته بود؛ پسری که مادرش از دست کارهای او در حالی که سنی نداشت دق کرده بود؛ نخبه ریاضی که زندگی‌اش تباه شده بود، همسرش فوت کرده و دو بچه‌ی معلول روی دستش مانده بود؛ دختری که مرا پدر خود می‌خواند و به خاطر داشتن چنین پدری در مجامع فخر می‌فروخت؛ دختری که از من می‌خواست به جای پدرش اجازه‌ی ازدواج او را بدهم و خواستگار او را از من خواستگاری کند؛ دختری که از گرایش‌های همجنس‌گرایی دوستش که به او نیز دست‌درازی می‌کرد، رنج می‌برد؛ دختری که در نوجوانی مورد تجاوز خادم مسجد که از بستگانش بود، قرار گرفته بود؛ دختری که بعد از خواندن کتاب دوزخ روی زمین با قربانیان آن «همذات‌پنداری» داشت و آماده‌ی فداکاری بود؛ دختری که پدر متجاوزش را با مالیدن سیانور به تریاکش به قتل رسانده بود؛ پسری که به شکنجه و تجاوز دست زده بود؛ پدری که پس از باخبر شدن از

همجنس‌گرا بودن پسرش پریشان شده بود؛ دختری که با مادر بزرگش زندگی می‌کرد و با معلم‌اش به درخواست خودش هم‌خواه شده بود؛ دختری که از تجربه‌های همجنس‌گرایی‌اش می‌گفت؛ و پناهجویانی که در ترکیه و ایران، از شرایط پناهندگی در اروپا و ... می‌پرسیدند و ... همگی در زمره‌ی ده‌ها نفری بودند که در تماس با من به طرح مشکلات‌شان می‌پرداختند. در پاسخ می‌کوشیدم با توجه به تجربه‌ای که از سرگذرانده‌ام و باوری که دارم به آن‌ها از موضع انسانی کمک کنم.

این افراد همیشه از من می‌پرسیدند در ازای کمکی که به ما می‌کنی و وقتی که می‌گذاری، ما چه کاری می‌توانیم برای تو انجام دهیم؟ پاسخ من همیشه یکسان بود، سعی کنید انسان خوبی باشید و از زندگی لذت ببرید و پا روی حق کسی نگذارید.

می‌پرسیدند چرا نمی‌خواهی در ازای محبتات کاری برایت انجام دهیم؟ پاسخ می‌دادم آن موقع دیگر محبت نیست، کاسبی است.

شواهد و نمونه‌های بسیاری دارم که مأموران امنیتی از مساعدت و راهنمایی روان‌شناسانی که در خدمت‌شان بودند نیز استفاده می‌کردند. بعدها بارها از خودم پرسیدم آیا واقعاً کاری که می‌کنم اینقدر مهم است که برای ائتلاف وقت و یا انحراف از مسیرم، این همه انرژی می‌گذارند و هزینه صرف می‌کنند؟

به لحاظ خصوصیات اخلاقی نمی‌توانستم در مورد کسانی که از رنج‌ها و مصیبت‌هایشان می‌گفتند بی‌تفاوت باشم و یا بگویم ارزش وقت من بیش از این است که به درد دل‌های شما گوش دهم. اساس مبارزه‌ای که درگیر آن هستیم، نجات انسان‌های در رنج است. دستگاه اطلاعاتی و امنیتی این را به خوبی می‌داند و مأموران امنیتی تردیدی در شرافتمندانه بودن اهداف مبارزاتی امثال من ندارند و اتفاقاً از همان راه هم وارد می‌شوند. این موضوع من را در راهی که برگزیده‌ام ثابت‌قدم‌تر می‌کند و به سطح انگیزه‌هایم می‌افزاید.

در طول زندگی‌ام هرگاه کسی دست نیاز به سویم دراز کرده او را پس نرده‌ام، فرقی برایم نمی‌کند چه کسی هست و چه کرده است. نیازش واقعی است یا نه؟

ده‌ها نفر از زندانیان سیاسی سابق مجاهد اعم از زن و مرد از کمک مالی، عاطفی، جانی، حقوقی و ... من برخوردار شده‌اند. گاه همه چیز زندگی‌ام را با آن‌ها تقسیم کرده‌ام، بدون آن که کوچکترین چشم‌داشتی داشته باشم و در عین حال بزرگترین خیانت‌ها را همان‌ها در حقم کرده‌اند. جفا و بی‌چشم‌رویی آن‌ها، نگاهم را به انسان و انسانیت و پافشاری روی پرنسیب‌هایم تغییر نداده است. انسان‌های غیرسیاسی زیادی در همین خارج از کشور اعم از زن و مرد، از کمک‌هایم برخوردار شده‌اند. خیلی‌ها را اساساً نمی‌شناختم و بر حسب تصادف با آن‌ها آشنا شده‌ام. بعد از این هم دریغ نخواهم کرد. با خودم عهد کرده‌ام زشتی اعمال دیگران، نباید مرا از راهی که می‌روم بازگرداند و یا متزلزل کند.

در طول این سال‌ها، بسیاری از اخبار و اطلاعاتی را که به دستم می‌رسید، جعلی و تخیلی می‌دانستم و در مورد بخشی از آن‌ها تردید و سوءظن داشتم و یا آن‌ها را دقیق ارزیابی نمی‌کردم. به همین دلیل در مورد اخبار رسیده چند و چون نمی‌کردم تا منبع، حساب کار دستش نیاید. آن‌ها را دسته‌بندی می‌کردم و بعداً به آن‌ها می‌پرداختم.

خشم دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم پس از اطلاع از فیلمبرداری مخفیانه‌ام از گفتگو با غلامحسین بلندیان معاون پورمحمدی و یکی از جانپان دهه‌ی شصت در پاییز ۱۳۹۱، برای فیلم «آن‌ها که گفتند نه» دوچندان شد. آن‌ها فکر نمی‌کردند برای روشنگری در مورد جنایتی که مرتکب شده بودند به ژاپن سفر کنم و آن‌ها را در تور بیاندازم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81201.html>

به ویژه که قادر به گفتگوی تلفنی و ضبط آن با مجید ملاجعفر (قدوسی)، مسئول اعدام زندانیان در دهه‌ی شصت و کشتار ۶۷ شدم که در فیلم «آن‌ها که گفتند نه» نیما سروستانی، مستندساز مشهور کشورمان انتشار یافت.

<https://vimeo.com/119738626>

البته دستگاه امنیتی رژیم پس از نمایش این فیلم، از امدادهای «فرقه رجوی» برخوردار شد و وابستگان تبهکارش در ضدیت با این فیلم و به منظور مقابله با آثار روشنگری‌های آن، به بلندگوی رژیم تبدیل شدند. همان موقع نسبت به این موضوع واکنش نشان دادم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-68594.html>

برای این که متوجه شوید شیوه‌ی تبلیغاتی فرقه‌ی رجوی با رذالت‌های صورت گرفته از سوی دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم تا کجا یکسان و مشابه است، به ایمیل دستگاه اطلاعاتی رژیم به نیما سروستانی، مستندساز مشهور کشورمان و سازنده فیلم «آنها که گفتند نه» که در پوشش یک زندانی سیاسی مقاوم ارسال شده، توجه کنید:

January 3, 2015



Nima Sarvestani

1/3, 5:01pm

Salam iraj

Man farda bar migardam swede va linke film ro barat mifrestam .

In email ro emruz greftam

This is an enquiry email via <http://www.nimafilmsweden.com/> from:

Alireza <doran1357@yahoo.se>

تایستان ۶۰ در زندان سیاه شیراز در ارتش سوم صد نفری زندانی بودیم، یکی از هواداران مجاهدین رو اواسط آبان صبح صدا زدند و بردند و آخر شب برگردوندند، ما همه روز دگران بودیم که چی بسرش اومده و آخر شب که برگشت گفت تمام روز زیر بازجویی بوده. از اواسط آبان تا روز اول یا دوم دی چندین دفعه دیگر همین حکایت تکرار شد. روز دوم یا سوم دی بود که باز صبح رفت و آخر شب که برگشت رنگش پریده بود و میلرزید. اول گفت که بهش گفتند که وصیتش رو بنویسه و غسل بکند چون فردا صبح اعدامش میکنند و بعد نتوانست خودش رو کنترل کند زیر گریه و تعزیر کرد که همه این روزها با ماشین گشت سیاه میرفته شکار مجاهدین و از بازجویی خبری نبوده. گفت که بهش قول داده بودند که اعدامش نکنن اگر که باهاشون همکاری بکند. همان اواسط آبان هم خبر اعدامش را در روزنامه خبر چاپ کرده بودند برای اینکه مجاهدین خیال کنند که اعدام شده و اطلاعات به سیاه نداده است

چند نفر را شکار کرده بود و تحویل سیاه داده بود نمیدانم، ولی صبح سوم یا چهارم دی با دو نفر دیگه از بچه های چپ اعدام شد

اسمش هم در لیست شهدای مجاهدین هست. اون گوربگور زیر شکنجه نبود که بگی خوب نتوانسته تحمل کنه، بلکه فقط برای نجات جون خودش تعداد زیادی رو لو داد و آخرش هم کشتنش تنها کاری که من میتونستم بکنم این بود که یک بار که رفته بودم سر قبر بچه ها قبر اون رو هم پیدا کردم و روش شامییدم

حالا چرا اینها را برای شما نوشتم؟ به دلیل این شاهکار جدید شما، آخر مرد حسابی این رفیق شما یعنی مصداقی خودش تو کتابش نوشته که میرفته شکار، اونوقت تو میکشیش قهرمان آنها که گفتند نه؟ حالا فقط چون ضد مجاهد شده یا منتقد مجاهدین شده، دیگه اینکه چه گهی بوده و چه کونی داده برات فرق نمی کنه. شما جواب اونهایی رو که این شکارشون کرده چی میدی؟ شایتم دیگه شمردن اسگداس وختی براتون تمیذاره که بخوای به این چیزا فکر بکنی

علیرضا

این ایمیل در ۳ ژانویه ۲۰۱۵ پس از موفقیت بین‌المللی «آنها که گفتند نه»، برای نیما سروستانی ارسال شده است. محتوای این ایمیل را با مطالب کذب و رذیلانه‌ای که در سایت‌های «فرقه رجوی» انتشار می‌یابد و در بالای همین نوشته آوردم، مقایسه کنید تا پی‌برید چگونه «ارتجاع مغلوب» و «ارتجاع غالب» از روی دست هم کپی می‌کنند و خشم فروخورده‌شان را بیرون می‌ریزند.

انتشار مقالات متعدد در ارتباط با قتل «متخصصان هسته‌ای» به دست نیروهای امنیتی رژیم و تلاش برای اثبات بی‌گناهی افرادی که به این اتهام دستگیر شده بودند، به همراه روشننگری در مورد این که چه کسی رابرت لوینسون را در ایران ربود، کینه‌ی دستگاه امنیتی از من را دو چندان کرد و بر میزان توطئه‌هایشان افزود.

وزارت اطلاعات پس از آن با بسیج ۲۴ ساعته، به رصد فعالیت‌های مجازی‌ام پرداخته و افراد متفاوتی را مأمور تماس‌های گوناگون با من کرده بود تا به گمان خود فرییم دهد. وقتی می‌گویم ۲۴ ساعته غلو نیست، زیرا در ساعت ۱۲، ۱، ۲ نیمه شب استکھلم با توجه به اختلاف دو ساعت و نیم تهران و استکھلم مشاهده می‌کردم همچنان به رصد فعالیت‌هایم مشغولند و گاه «خوشمزگی» کرده و تیکه هم می‌اندازند.

از همه مهم‌تر دستگاه امنیتی قصد داشت با نزدیک کردن افراد به من و کسب اعتمادم به طرق گوناگون و صرف چندین سال هزینه و انرژی، عواملش را تنها به یک نفر در ایران وصل کنم؛ اما با همه‌ی سرمایه‌گذاری که کرده بودند موفقیتی کسب نکردند.

یک بار ضمن اشاره به توطئه‌شان در ارتباط با مسعود نقره‌کار، روی این مسئله که موهایم را در آسیاب سفید نکرده‌ام، دست گذاشتم. اما مأمور اطلاعاتی جدی نگرفت و به بازی‌هایش ادامه داد:



Iraj Mesdaghi

4/10, 11:54pm

گویا دختر یکی از رؤسای شیطان پرست‌ها هستند



Maeddeh Sareban

4/10, 11:55pm

نه والله این یکی را من به خاطر ندارم



Iraj Mesdaghi

4/10, 11:55pm

یک موقع تحت عنوان جلسعی گاه‌ان برای انحلال تشکیلات شیطان پرستی و ...

به اسناد رجوع کنید متوجه می‌شوید



Maeddeh Sareban

4/10, 11:55pm

اونها خودشان ترس برشان داشته بود

تمام تماس‌ها از سویی ما نبود



Iraj Mesdaghi

4/10, 11:56pm

یک موقع تحت عنوان شروین و ... اطلاعات راست و دروغ قاطعی هم می‌کردند که من به اشتباه بی‌افتم.



Maeddeh Sareban

4/10, 11:56pm

خودشان سادگی کردند



Iraj Mesdaghi

4/10, 11:56pm

آقای راستگو من اینقدر پیچیدگی دارم. موهایم را در آسیاب سفید نکردم



Maeddeh Sareban

4/10, 11:56pm

بله



Iraj Mesdaghi

4/10, 11:56pm

من مسعود نقره کار نیستم که با یک صاحب منصب قضایی سر کارش بگذارید و او هم دلش خوش باشد که داستان هزار و یک شب می‌نویسد و خواننده دارد



Maeddeh Sareban

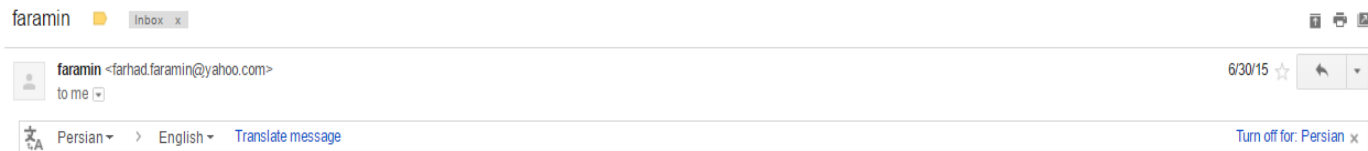
4/10, 11:57pm

بنده خلع سلاح

البته این‌گونه نیست که من اشتباه نمی‌کنم و نکرده‌ام و یا فریب نمی‌خورم. در هر صورت تماس از طریق فضای مجازی سخت و دشوار و همراه با آسیب‌های خاص خود است.

این تنها اقدام آن‌ها نبود. پس از فراگیر شدن نسبی «کتاب نه زیستن نه مرگ» و انتشار «گزارش ۹۳»، متوجهی تشکیل «کمپین صدای شهدای دهه‌ی شصت – حامیان ایرج مصداقی» در داخل کشور شدم. با آن که بارها مخالفتم را با تشکیل چنین «کمپینی» به صورت خصوصی و عمومی اعلام کردم، اما قادر به توقف آن نشدم چرا که سررشته‌ی کار به دست دیگری بود. در این راه، حتی به انتشار یک مطلب در صفحه‌ی «کمپین» فوق‌الذکر اقدام کرده و تأکید نمودم که خواهان انجام هیچ اقدامی در رابطه با خودم نیستم.

با توجه به تجربه‌ای که داشتم، می‌دانستم رژیم از طریق چنین تشکل و یا تشکلهایی می‌تواند افراد را شناسایی و زیر نظر بگیرد. از کسانی که می‌شناختم، فرقی نمی‌کرد چه کسی هستند و یا چه ماهیتی دارند، خواهش و درخواست می‌کردم که هرطور شده خواهان توقف این «کمپین» شده و یا شخصاً با آن همکاری نکنند. یک نمونه از تلاش‌هایم را در این‌جا می‌توانید همراه با پاسخ من ببینید:



این «کمپین» با توجه به روشنگری‌هایم، بارها با توقف چندماهه از سوی گردانندگانش روبرو شد. چرا که رژیم چندان هم خواهان مطرح شدن عمومی آن نبود بلکه می‌کوشید هر از چند گاهی آن را فعال کند تا به اهداف خود برسد و ضمن برانگیختن حسادت «فرقه رجوی»، آن‌ها را به واکنش وادارد.

با توجه به تشکل‌های گوناگونی که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی تحت عنوان «مجاهدین خلق»، در ایران راه‌اندازی می‌کرد، می‌دانستم در این رابطه نیز با نفوذ نیروهای خود در تشکلی از این دست، عنان کار را در دست می‌گیرد. اما به خاطر دور بودن از ایران و نداشتن امکانات لازم و محدودیت‌هایی که داشتم قادر نبودم فرد خاصی را متهم کنم. سال گذشته با انتشار بلافاصله‌ی ایمیل‌هایی که از طرف علی‌اکبر رائفی‌پور دریافت کرده بودم، کوشیدم به سرنخی در مورد منشاء آن‌ها و افرادی که درگیر آن بودند، برسم. تردیدی نداشتم که ایمیل‌ها از طرف دستگاه امنیتی آمده‌اند و نه شخص رائفی‌پور. اما وی به دستور وزارت اطلاعات واکنشی نشان نداد و عملاً به نتیجه‌ی مورد نظرم نرسیدم. (پاسخ من به دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم برای مناظره در «دانشگاه هنر تهران»)

می‌دانستم رائفی‌پور پیشتر، پس از روشنگری «صدای آمریکا» در مورد سوابق‌اش، واکنش نشان داده و به رد موضوع پرداخته بود. اما وزارت اطلاعات این بار اجازه نداد در رابطه با نوشته‌ی من موضع‌گیری کند که خود نشان‌دهنده‌ی ارتباط تنگاتنگ این دو بود. البته آن‌ها انتظار نداشتند من بلافاصله ایمیل‌ها را منتشر کنم. به همین دلیل پروژه‌شان روی هوا ماند.

یک بار، یکی از جانیان با صدایی گرفته و در حالی که سرفه می‌کرد از پشت اسکایپ به تهدید من پرداخت و به علت آن که در کارهای فنی تسلط نداشتیم و تنها بودم، نتوانستم صدایش را ضبط کنم. پس از آن با اجرای یک طرح کوشیدم دوباره با او صحبت کرده و صدایش را ضبط کنم که دیگر دم لای تله نداد. البته می‌دانستم ممکن است از نرم‌افزارهایی استفاده کنند که صدا را تغییر می‌دهد.

از اول سال جاری به یک سری تماس‌ها، مشکوک شده بودم، اما دلیل محکم و متقنی در دست نداشتیم. افراد مزبور از سال‌ها پیش با من تماس داشتند، اگر تا ابد هم ادامه می‌دادند به جز اتلاف وقتم چیزی گیرشان نمی‌آمد. چرا که من چیزی برای پنهان کردن ندارم و نظراتم را نیز در عیان و نهان بدون پرده‌پوشی بصورت یکسان اعلام می‌کنم و چیزی ندارم که از تماس با افراد بترسم.

در اواخر خردادماه جاری به منظور پیدا کردن سرنخ و سنجش صداقت بخشی از افرادی که در ارتباط با من بودند، مقاله‌ای در مورد کامران دانشجو نوشته و انتشار دادم. از میان صدها صفحه اخبار و اطلاعات نادرست در مورد فساد جنسی و اخلاقی صاحب‌منصب‌های قضایی و امنیتی که به منظور گمراه کردن‌ام دستگاه امنیتی و اطلاعاتی از طرق گوناگون برایم ارسال کرد، کامران دانشجو را انتخاب کردم.

ذکر این نکته لازم است که دستگاه امنیتی گاه زنانی را در مسیرم قرار می‌داد که به عنوان قربانی و شاهد، در گفتگو با من اخبار و اطلاعات «دست‌اولی» در مورد فساد مسئولان رژیم در اختیارم قرار می‌دادند. آن‌ها حتی عکس‌های فریبنده‌ای را که به سرقت برده بودند به عنوان عکس‌خودشان به من قالب می‌کردند که بلافاصله به دور می‌انداختم.

می‌دانستم برخی از اطلاعاتی که در مقاله‌ی کامران دانشجو آورده‌ام و چند سال پیش در گفتگوی مستقیم با افراد کسب کرده بودم، واقعی نیستند، و نسبت به بخشی مشکوک بودم. به ویژه ادعای این که کامران دانشجو در دانشگاه هنر در رابطه با من سخنرانی کرده و یا داستان تجاوز او به دختری جوان که به زور به عقد او درآمده است و دیالوگ‌های صورت گرفته در ارتباط با آن.



Iraj Mesdaghi

4/11, 12:31am

یادتان هست آن شب اون دختره رو مجبور کرده بودید که راجع به کامران بگه



Maeddeh Sareban

4/11, 12:31am

سکه به پولش کردید

بله بادمه



Iraj Mesdaghi

4/11, 12:31am

و داستان‌هایی که در مورد من سر هم کرده



Maeddeh Sareban

4/11, 12:31am

بنده خلع سلاح

در ادامه به گفتگو با کامران دانشجو

همچنین اخباری به من رسیده بود، مبنی بر این که یکی از قربانیان جنسی کامران دانشجو به نام نوشین الماسی که قبلاً هم با من تماس گرفته بود، در نروژ خودکشی کرده است. در مقاله‌ی مزبور از اسم مخفف استفاده کردم چرا که می‌دانستم موضوع واقعی نیست. با تحقیق در مورد او متوجه شدم چنین کسی وجود خارجی ندارد. با این حال این احتمال را رد نمی‌کردم که چه بسا کانال‌هایی که دارم به علت بی‌تجربگی و یا سادگی فریب خورده باشند و اطلاعات نادرست به من منتقل کنند.

<http://news.gooya.com/politics/archives/2016/06/213594.php>

عکسی که پیشتر این دختر فرضی تحت عنوان عکس خودش برای من فرستاده بود، متعلق به دختری در دالاس آمریکا به نام Vivian Marshall بود که از فیس بوک او سرقت کرده بودند.



https://www.facebook.com/SDP666?fref=pb&hc_location=friends_tab&pnref=friends.all

با این حال واکنشی از سوی وی و دانشجویان دانشگاه هنر یا حتی مأموران وزارت اطلاعات که از طریق فیس بوک و ایمیل به تهدید من می‌پرداختند، دیده نشد و برعکس جانیان، مفاد نوشته‌ام را مورد تأیید قرار داده و آن را نشانه‌ی دست‌باز مقامات رژیم برای بهره‌برداری از نعماتی که حق خود می‌دانستند جا می‌زدند و من را سرزنش می‌کردند که از «نعمت دنیوی» همانند آن‌ها برخوردار نمی‌شوم و دنبال «زندگی» و استفاده از «ماهرویان» نمی‌روم.



Iraj Mesdaghi

1/27, 1:18pm

خواستی بهش بگی مگه همه مثل شما کثافت‌ها هستید که به هیچ ارزشی یابید نیستید؟



Arash Qabil Vaziri

1/27, 1:19pm

می‌گفت کامران دانشجو برادر دینی ماست به مصداقی چه ربطی داره اون چه می‌کنه

کذا دلشونو خالی کردن



Iraj Mesdaghi

1/27, 1:19pm

ربط اش رو بعدا پیدا می‌کنم

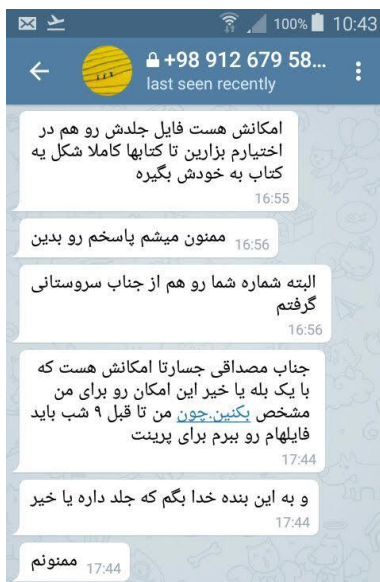
امیدوار بودم که یکی از دانشجویان دانشگاه هنر یا ... با من تماس بگیرد تا در مورد آنچه بدان مشکوک بودم، پیگیری کنم.

نمی‌دانستم میزان کنترل دستگاه امنیتی روی تماس‌هایم چقدر است، به همین دلیل نمی‌خواستم دوستانم را که اعتماد صد در صد به آن‌ها داشتم درگیر موضوع کنم. هرچند تردیدی نداشتم به سادگی می‌توانند موضوع را دریابند اما از آنجایی که خودم در جای امن هستم و خطری تهدیدم نمی‌کند، یک درصد هم نمی‌خواستم روی آن‌ها ریسک کنم.

با آن که یکی از بستگان نزدیک دانشجوی دانشگاه هنر بود، اما به خاطر این که مطمئن نبودم ارتباطم با او «رصد» می‌شود یا نه، به کنکاش در این زمینه نپرداختم تا مبادا مورد حساسیت و انتقام دستگاه امنیتی قرار گیرد. بعداً برایم مسجل شد که دستگاه امنیتی در رصد فضای مجازی از توانایی بالایی آن‌گونه که ادعا می‌کند و یا نمایش می‌دهد برخوردار نیست و بیشتر از طریق حفره‌ها وارد می‌شود و به قدرت‌نمایی می‌پردازد. نکته‌ی شگفت‌انگیز این بود که به روشنی می‌دیدم چگونه می‌کوشند از زبان من و دیگر کوشندگان علیه رژیم، اطلاعات نادرست حتی به قیمت رسوایی بی حد و حصر خودشان انتشار پیدا کند. آن‌ها بهتر از هرکس می‌دانند تا کجا در داخل و خارج از کشور بی‌آبرو هستند. چنین رژیمی در دنیا نوبر و نمونه است. برای شناخت این رژیم بایستی از استانداردهای معمول و کلاسیک فاصله گرفت.

در تاریخ ۲۴ جولای ۲۰۱۶ بعد از دریافت یک نامه از سوی «آرش وزیری» به موضوع مشکوک شدم چرا که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی می‌کوشید با ارائه‌ی اخبار و اطلاعات ضد و نقیض مسیر تحقیقات من را منحرف کند.

برای تشریح این که برای یک تماس ساده چقدر انرژی می‌گذارند به یکی از سناریوهای آنان اشاره می‌کنم. ۷ سپتامبر نیما سروسرستانی فیلم‌ساز مشهور کشورمان در تماسی با من گفت یک نفر از ایران به نام «ملکوت» با شماره تلفن 00989126795814، شماره‌ی تلفن تو را می‌خواهد آیا می‌توانم آن را در اختیار او بگذارم. گفتم حتماً. شماره تلفن من مخفی نیست. و او به خواست من چنین کرد. تقریباً تردیدی نداشتم که طرف مأمور است. چرا که دستیابی به من سخت‌تر از نیما نیست و در فیس‌بوکم شماره تلفنم نیز آمده است. یک ماه و نیم بعد مأمور وزارت اطلاعات در کانال تلگرام من پیام زیر را گذاشت:



Secret chat cancelled

پس از آن که متوجه شدم ایمیل من توسط دستگاه اطلاعاتی و امنیتی هک شده و در آن به حذف افرادی که مخالف «کمپین» هستند، اشاره شده، به فراست افتادم که مبادا با رهنمود دستگاه اطلاعاتی و امنیتی به اقدامات مخربی علیه این و آن دست زده و مسئولیت آن را متوجه من و «کمپین» کذایی کنند.

From: irajmesdaghi@gmail.com
To: Azad.monzavianrr@yahoo.com

[Hide](#)

fori
2015/7/4

سعی کنید تا می‌تونید در دانشگاهها خرابکاری کنید و از کسی نترسید. من به دکتر سپرده ام خودش تا جایی که می‌تواند کنترل را به دست بگیرد. فقط مراقب باشید گیر نیفتید. هرکس را که بهش مشکوک هستید را سریعاً از دور خارج کنید. سرنگونی قریب الوقوعی را به شما مژده می‌دم.

ایرج مصداقی

پس از آن که در مردادماه جاری متوجه شدم یک کانال تلگرام به نام «کمپین» و «انعکاس دهنده‌ی سایت پژواک ایران» علیرغم مخالفت من راه‌اندازی کرده‌اند، بیشتر به موضوع مشکوک شدم به ویژه که متوجه شدم با دوستان من نیز تماس گرفته و درباره‌ی موضوع مورد علاقه‌شان صحبت کرده‌اند:



سپس فردی به نام «دکتر امین» سر و کله‌اش پیدا شد و به گونه‌ای جلوه می‌داد که گویا آماده است که جانفش را فدا کند و خواهان انتشار تلگرام «کمپین» در سایت پژواک ایران بود. به ایمیل و ادعاهای خنده‌دار او توجه کنید:



»با عرض سلام مجدد...

قربان بنده بابت پاسختان ممنون و قدردانم. جای بسی تأسف دارد که اپوزسیون ما در خارج از کشور در دوران کهولت است و به این روز افتاده است! به نظر من باید برای این بایستی فکری کرد و نه اینکه به قول شما همین داخلی ها بلند شوند و باز یکی مثل روح الله بیاید قبضه اش بکند و خود را صاحب خونهای به خاک ریخته بداند مثل مثلا مجاهدین و یا فداییان و دیگر سازمان های اینچینی...

اوضاع بسیار با نوار آیت الله منتظری بهم ریخته و بسیاری موضع گیری علنی کرده اند از نوه خمینی بگیر تا مطهری و باهنر و خیلی های دیگر در بالا و پایین نظام! گله دوستان از شخص شما این است که چرا مثل سابق فعال نیستید و اجازه نمی دهید بچه ها با شوق و اشتیاقی که در روحشان دمیده اید فعال باشند و خب این حق ما است از شما انتقاد کنیم و نباید ناراحت بشوید. جناب مصداقی برخی از دوستان دل خونی از وضعیت موجود دارند و شما باید به نظر بنده بیشتر همکاری کنید. مگر شما کم شکنجه شدی؟ کم بیماری دارید؟ ده سال در سپاه ترین ایام میهن در مخوفترین دخمه ها رنج برده اید و این حق مسلم شماست بنشینید و کمی آرام باشید و ما جوان تر ها را آماده کنید! اینک شما حکم ژنرال دارید و بی انصافی محض است بفرمایید این ها القاب و هندوانه زیر بغل گذاشتن است و همان حرفهای قدیمی را بفرمایید.

ما با عرض پوزش به شخص شما انتقاد داریم و انتقاد ما جمعی است و این حق ما است که به عنوان هواداران شما از شما انتقاد کنیم. ما شما را به عنوان رییس و رهبر انتخاب نکرده ایم برای هواداری و شما دنبال بساط و دفتر و دستک هم نیستید اما آیا از تجربیات چهل ساله سیاسی تان نباید ما جوانترها را سیراب کنید؟ خب بخشی از آن در کتابها و سایت و مقالات و مستندسازی های شما بسیار عالی و انگیزاننده بود اما بقیه اش چه؟ قسمت اصلی اش؟ آیا همین که وجدانات راحت باشد و خوابتان در بالشتتان کافیست؟

اخیرا حدود سی زندانی یکجا اعدام شده اند جناب مصداقی! بعد شما ناراحت خون های ما هستی؟ این دیگر کمی عجیب است! چه شد آن ایرج مصداقی که یکباره دانشجویان هنر را یکجا و یکصدا بلند کرد؟ به مقالاتتان مخصوصا این آخری ها نگاهی بیندازید؟ لعنت به این مسعود رجوی، آقا ولش کنید این بدبخت سوخته را... جناب مصداقی شما رژیم را بچسب که مثل مرگ از شما هراس دارد. از ما بخواه. از دانشجویان هوادار بخواه و راهنماییشان کن. بگذار همه را جمع کنم با اینترنت برایمان سخنرانی کن. بگذار آب مانده و راکد جریان یابد و بگذار اگر احتیاج است آتش خون ما باشد. از چه در هراسی؟ من حاضر خون خود را فدا کنم ولی نه در جبهه سازمانهای خارج ولی اگر شما بفرمایید می روم همه چیزم را تقدیم می کنم. چون شما صداقت دارید و انسانید و دنبال مسند و قدرت نیستی. من به خوبی موضع شما را می دانم.

دیشب خانمی از دانشجویها از من سوال کرد: " ایرج مصداقی چرا يك مدته ساكنه؟" به ایشان عرض کردم کمی كسالت جسمانی داره. ما ایرج مصداقی خودمان را می خواهیم از شما. همان كه با يك خط نوشته اش جنجال به راه می انداخت و قلبهای ما را سیراب می كرد. به جرات می توانم بگویم بالای پنجاه مرتبه و بل بیش خاطره نوزده بهمن شصت شما در جمعه ها دسته ها قرأت شد. این یعنی ارزش. از نوع واقعی اش. بنده كتاب دوزخ را بالای سی مرتبه كامل خوانده ام. این یعنی انگیزه. همین كودكى كه در واحد با پدرش می آمده را بنده از نزدیک دیدم و با او صحبت كردم. دنبال قبول افراد و شخصیتها رفتم، تا در دفتر اشراقی رفتم اما خب من هنوز يك چیزی كم دارم. این كمبود نردن جرقه است. بایستی جرقه را زد.

بابت لحن انتقادی ام از شما عذرخواهی می کنم. اگر صلاح می دانید تلگرام كمپین را در سایت پژواك ثبت كنید. هر فرمایشی هست بنده با آغوش باز می پذیرم و خیالتان از هربابت راحت باشد. ما به دلیل وضعیت اسفناك جسمانی و روانی دوستان آرش به ایشان گفته ایم در خانه اش بماند و كاری نكند چرا كه ایشان تعادل روانی اش را از دست داده و نمی شود ایشان را به كار گرفت اما بقیه هستند.

ایام به کامتان باشد سردار ما»

بالاخره تصمیم گرفتم موضوع را تعیین تكلیف كنم. امکان پرس و جو از طریق فضای مجازی را نداشتم. نمی دانستم کدام يك از مخاطبان سالم هستند و کدام يك نه و در ضمن نمی دانستم کدام دسته از ارتباطات ممكن است رصد شود. نمی خواستم دستگاه اطلاعاتی متوجه مقصودم شود و دست پیش را بگیرد.

به همین دلیل از میان ده ها خبر و سناریوی دریافتی از داخل کشور، به انتشار گفتگوی «حاج آقا حسینی» با آوایی و خلف رضایی دو تن از جنایتكاران علیه بشریت كه پیشتر در مورد آنها و نقششان در سركوب و كشتار دهه ی ۶۰ روشنگری کرده بودم، مبادرت كردم. البته به خاطر انجام گفتگو در «اهواز»، موارد دیگری را نیز در نظر داشتم كه از بیان آن اجتناب می كنم. در واقع با يك تیر چند هدف را نشانه می رفتم.

به گفتگوی مزبور، اطلاعاتی در مورد فیلمی که رژیم در دست تهیه دارد و من سوژه‌ی اصلی آن هستم را نیز اضافه کردم، با این هدف که واکنش دستگاه امنیتی را بسنجم و به سرنخی در مورد شبکه‌ی اطلاعاتی رژیم برسم. اطلاعات مربوطه را از جای دیگری گرفته بودم و می‌دانستم نادرست است. مثلاً یکی از سوژه‌های فیلم به ادعای وابستگان دستگاه اطلاعاتی «مجتبی شریف واقفی» بود که من عیناً آن را نیز آوردم. درحالی که من از بستگان شریف واقفی هستم و می‌دانستم چنین چیزی واقعیت ندارد. دیگری نوه‌ی دکتر شیخ‌الاسلامزاده بود که می‌دانستم وجود خارجی ندارد.



آرش وزیری (حاج‌آقا حسینی) به همراه پدر و خواهرش

مأموران وزارت اطلاعات نیز به‌گونه‌ای جلوه دادند که در جریان مصاحبه و حماقتی که «علیرضا آوایی» انجام داده، هستند و تنها «آرش وزیری» یکی از افرادی که مبادرت به انجام آن کرده بود را گوش‌مالی دادند و تهدید کردند فعلاً به او کاری ندارند و قصد اجرای برنامه‌ای برای خود را دارند. حدس زدم نباید به او که صحیح و سالم کنار همسرش در منزل مسکونی‌شان بود، کار داشته باشند چرا که نیاز به ادامه‌ی تماس دارند و امکان حذف مهمترین سوژه‌شان را ندارند.

گوشمالی آن‌ها عبارت بود از دستگیری تصنعی چند روزه‌ی «آرش وزیری» و صورت و پای چشم نبود او که از طریق اسکایپ دیدم و طرح این موضوع که به دستور بازجویان مورد تجاوز و آزار و اذیت جنسی یک زندانی عرب که فارسی نمی‌دانست قرار گرفته و نیاز به عمل جراحی دوباره‌ی هموروئید دارد، چه بسا او را گریم کرده بودند و به من نشان می‌دادند.

نکته‌ی جالب توجه این بود که جانپان وزارت اطلاعات به خاطر هشدار و تهدید من او را آزاد کردند! آن‌ها از صفحه‌ی اسکایپ او در حالی که من فقط حال او را پرسیده بودم، استفاده کرده و با من به گفتگو پرداختند.



★ Azazel Beelzebub

📍 زمان با ارزش ترین گنج است | 10:56 AM Tehran, Iran



Monday, August 08, 2016

10:25 AM

روزت خوش

Tuesday, August 09, 2016

سلام
چطوری؟

11:28 PM

Sunday, August 14, 2016



salam
man khoobam
mehmanam jaee
halam khoobe

12:00 PM

be man jaye khoob va ghazaye khoob dadand
be man goftand baraye sakhte dekor barname nemayeshi bahashoon hamkari konam
alan inja mehmanam va mizbanane man ba man raftar khoobi darand

12:04 PM

اما کسی اینجوری میهمانی نمیره
کسی هم اینجوری میهمانداری نمیکنه

4:57 PM



سخت بگیر
میهمان میهمانه و میزبان هم میزبان
دعوت هم دعوت
پذیرایی هم پذیرایی
اصلا نمیخواد بذاره بره
از خدایم باشه میهمان ما باشه

4:58 PM

باشه.

4:59 PM



تو ناراحت می شی می گم همین الان بره

5:00 PM

متوجه شدم.

5:00 PM

	دیر یا زود بزرگتر از تو دادند	5:04 PM
	انشاء الله زود شما تشریف پیار سرنگون کن ساعت سین نزدیک است	5:04 PM
	نیاز نیست من سرنگون کنم. اما تاوان این اعمال را پس خواهی داد	5:05 PM
	شما قهرمان ملی هستید ما کاریش نداشتیم خودش افتاد و اون شی رفت به بدنش از الان گفته باشم به ما ربطی نداره	5:06 PM
	اما تاوانش رو پس میدی	5:06 PM
	انشاء الله	5:06 PM
	به این سادگی نیست آقای سیدی سیدپاسین خان	5:07 PM
	بنده سیدی نیستم	5:07 PM
	نوه آیت الله شفیعی	5:07 PM
	نخیر بنده نیستم	5:07 PM
	هر جانی می‌خواهی باش برای من فرقی نمی‌کنه. همه‌تون یک کرباسید	5:07 PM
	از خودش سوال کن	5:07 PM
	خودم میدونم چه کار کنم	5:08 PM
	شما حق دارید صاحب اختیارید همه ما جانی هستیم اگر اجازه بفرمایید تا راهی‌ش کنم بره؟	5:08 PM
	بفرستش بره خانه	5:09 PM
	البته عرض کنم خودش هم این چند روز غذا نخورده از چشم ما نبینید بهترین غذا را جلوش گذاشتیم ما با مهمان خوب رفتار می‌کنیم	5:09 PM
	خیلی متأسفم که او همچنان مورد شکنجه‌های شما قرار می‌گیرد	5:10 PM
	This message has been removed. 	5:10 PM
	کسی کاریش نداشت جهت هم فکری مهمانش کردیم	5:10 PM

	پس کسی شکنجه‌اش نکرد؟	5:10 PM
	نه اصلا	5:10 PM
	چرا ياك كړدى؟ يك صدم اين كارها رو در ارتباط با خودت كرده بودند جد و آبادت رو فروخته بودى.	5:10 PM
	خراب است خودش از پله افتاد ما جلوش راه مي رفتيم	5:11 PM
	فرار را هم كشتيد	5:11 PM
	فرار كيست. ؟	5:11 PM
	فكر كرديد مسئله تمام ميشه. اما نشد رها را هم كشتيد فكر كرديد تمام ميشه	5:11 PM
	رها را هم من نمى شناسم	5:12 PM
	ديدى نوار آيت الله منتظرى بيرون آمد؟	5:12 PM
	بله ديدم	5:12 PM
	حالا برو اين رو جمع‌اش كن مرتبه كه و قبح	5:12 PM
	ممنون لطف داريد	5:12 PM
	يك مشت جاني و جنايتكار دور هم جمع شديد فكر كرديد قدرت داريد بيچاره‌ها به اين نميگن قدرت . ميگن ترس	5:12 PM
	ما چنين فكري نكرديم	5:12 PM
	واكنش ترس‌آلود شماست از سايه خودتان هم ترس داريد	5:13 PM
	بينم ايشان در دانشگاه‌هاي ما درس خوانده يا نه؟	5:13 PM
	مگر دانشگاه مال يدرت است؟	5:13 PM
	چرا با برادران ميهنش همكاري نمى كنه؟	5:13 PM
	شما غاصب مملكت هستيد	5:13 PM
	يدر ما آقا است و همه چيز متعلق به ايشان ما اين را پذيرفته ايم	5:13 PM
	شما يك مشت اجنبى هستيد كه بر کشور ما حاكم شديد. مثل خيلى اجنبى هاى ديگه كه آمدند و رفتند شما هم مي‌رويد	5:14 PM
	شما دوست نداريد بفرماييد عوضش كنيد فعلا ما صاحب خانه ايم	5:14 PM
	فكر كرديد با چار تا بگير و بيند دهان ها را مي‌بنديد. حالا چطوري مي‌خواهى جلوى نوار آيت الله منتظرى رو بگيري	5:14 PM
	اصلا ما كسى را نكرفتيم	5:14 PM
	عالم و آدم ديگه تو جريانش فرار گرفتند.	5:15 PM



خوش به سعادتتان
از روزی که آمده بد عنقی کرده تا الان

5:15 PM

معلومه. مظلومیت بچه ها بالاخره دمار از روزگارتان در می آورد

5:15 PM



و زحمت داده به برادران
اون از یله و اون از چوب خشک کن و اونم از بدبختی های غذا نخوردنش
دادم بپرندش
خوبی به اینها نیومده

5:15 PM

یک مشمت جانی هستید. از صدر به ذیلتان

5:17 PM



تشکر می کنم
لطف دارید

5:17 PM

اما جز بی آبرویی چیزی گارتان نخواهد آمد

5:17 PM



شما میهمانی هایت را یاس کرده ای
حق داری
هرچه دل تنگت می خواهد بگو

5:17 PM

بین اگر فکر می کنی به این وسیله می تونی صدای من رو خاموش کنی کور خواندی

5:18 PM



ما کاری با صدای شما نداریم

5:18 PM

اگر فکر می کنید یک لحظه یا پس می دارم اشتباه می کنید

5:18 PM



بخوان چه چه بلبلای بزن
اصلا بیا و در حق این بچه های مظلوم خوبی کن جوابشان را نده

5:18 PM

اگه نمی ترسیدی که اینجوری به نفس نفس نمی افتادی

5:19 PM



شما حق داری
جواب تماسشان را نده
کسی کاریشان نداره
چرا کسان دیگر مهمان نمی شن؟

5:19 PM

آرش مثل پسر من است

5:20 PM



مبارکت باشد

5:20 PM

دوستش دارم. تا هر زمان که خودش بخواد

5:20 PM



پسر کونی

5:20 PM

جوابش رو میدم

5:20 PM



بده

5:20 PM

کونی جد و آبادت است
مرتبه که وقیح

5:20 PM



از چوب خشک کن هم نمی گذره
همچنس باز
يك لحظه تنه‌اش گذاشتیم
چوب زد به خودش

5:20 PM

تو جانی هم هستی. بیچاره پست فطرت، بی شرم و بی حیا.

5:21 PM



جواب بده

5:21 PM

Sunday, August 14, 2016

شکجه گری و آدمکشی قباحهت داره

5:21



من سید خدا هستم برای خودت گناه نخر

5:21

اگر جرأت داری بس فطرت برو تو خیابان یگو چه گهی خوردی

5:21



بس است
او جرأت دارد برود

5:21

به قبر بدر و تو جد و آبادت

5:21



ممنونم
جد من امام صادق است
بس کن

5:21

بیچاره تو آنقدر ضعیف و بیچاره هستی که اسم من میاد به نفس نفس می افتی

5:22



شما مگر منو دیدی؟

5:22

حالا بلیلی می کنی
ندیدم اما شنیدم
برام گفتند.

5:22



راست نگفته اند
می تونی راحت بیای ایران ما را ببینی

5:22

باشه، تو اینجور فکر کن

5:23



کسی کارت ندارد
خودت نمایی

5:23

Sunday, August 14, 2016

به موقع‌اش میام
نترس

خوش آمدید

نیامدم هم دیگران میان

ما خوشحال می شیم ببینیمت

نگران نباش. آن‌هایی که باید بیان، میان

بفرمایند همه هم وطنیم
آقا به همه عفو داده اند
شما که رفیق آقای دانشجو هستی

به قبر پدر تو «آقا»

قدمت روی چشم
فحش نده

و «آقا»

به آقای من توهین نکن

یک مشت فاسد و جانی دست‌تون تو یک کاسه است

بفرما ماشین آمد بردش
الان می ره خانه میاد لاف می زنه
روزتان به خیر

البته عکس اسکایپ «آرش وزیری» بارها تغییر کرده است.

سال گذشته نیز وزارت اطلاعات پس از ربایش تصنعی او، برای آن که مرا تحت فشارهای روحی قرار دهند، او را لخت و پریشان از طریق اسکایپ به من نشان دادند. پس از مدتی او را در حالی که مدعی بود، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و از صحنه‌ها فیلم‌برداری کرده‌اند، رها کردند. آرش وزیری بارها مدعی شد که جانیان او را تهدید کرده‌اند که فیلم‌های مربوطه را انتشار خواهند داد. یک بار نیز مثلاً با هک کامپیوتر او، عکس‌های وی و همسرش را در وضعیت نامناسبی برایم ارسال کردند و به گونه‌ای جلوه دادند که می‌خواهند آن‌ها را انتشار دهند. به خاطر رعایت حریم شخصی‌شان عکس‌ها را بلافاصله دور انداختم و تنها یکی از آن‌ها را که می‌شد نگاه داشت و از نظرم مشکلی نداشت حفظ کردم. البته تمامی آنچه بیان می‌شد صحنه‌سازی و غیرواقعی بود.



آرش وزیری و همسرش سارا حسینی. سارا حسینی در زمینه‌های مختلف به همکاری با همسرش می‌پردازد.

هرچند مأموران امنیتی می‌توانستند با صرف انرژی و هزینه‌ی فوق‌العاده احساسات مرا جریحه‌دار کنند اما نه چیزی گیرشان می‌آمد و نه خللی در تعهدم در مبارزه با رژیم ایجاد می‌شد. با وجود همه‌ی برنامه‌ریزی‌هایی که کردند، من نه از عامل آن‌ها خواستم کاری برایم انجام دهد و نه او را به کسی در داخل کشور معرفی کردم. حتی در مقابل اصرار او و دیگران حاضر نشدم یک صفحه برای تایپ به آن‌ها بدهم که دلشان خوش شود کاری برایم انجام داده‌اند. چرا که اصولاً محتاط هستم و تمایلی به ایجاد رابطه بین افراد و یا ایجاد دسته و گروه و ... ندارم و می‌کوشم کارهایم را نیز خودم به تنهایی انجام دهم.

به هدفم نزدیک شده بودم، حدس می‌زدم «آرش وزیری» یا «حاج‌آقا حسینی» در خدمت دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم است. اما به خاطر ملاحظات که داشتم هنوز با ضرس قاطع نمی‌توانستم تصمیم بگیرم و با آبروی یک خانواده بازی کنم. اتهام اطلاعاتی بودن چیزی نبود که به سادگی بتوانم به کسی بزنم. تجربه به من ثابت کرده بود که گاه تصورات اولیه‌ام در ارتباط با یک فرد و یا واقعه با وجودی که از صحت آن مطمئن بودم، نادرست از آب در آمده بود. یا موضوع آن‌گونه که من فکر می‌کردم نبود و به حواشی موضوع توجه لازم را نکرده بودم. نمی‌خواستم در این امر خطیر که با آبرو و حیثیت یک نفر مربوط بود اشتباه کنم. می‌دانستم مانند هر انسان دیگری امکان خطا و اشتباه محاسبه دارم بنابر این بایستی حتی‌المقدور با احتیاط هرچه بیشتر عمل می‌کردم. چنانچه به موضوع اطمینان پیدا می‌کردم می‌توانستم یک شبکه را شناسایی کنم. گاه فکر می‌کردم چه بسا تحت فشار مجبور به دروغ‌گویی می‌شود. برای همین نمی‌توانستم بی‌گدار به آب بزنم.



Iraj Mesdaghi

4/11, 12:19am

یادتان هست وقتی به دروغ بچه‌ها را مجبور کردند به من بگویند که در باغ فتن جا نمایش داشته
آرش و خیلی از فعالان تکر و ... آمدند

من خوشحال شدم

وقتی گفت نوده‌های شما هم آمدند اصلاً خوشحال شدم و هیچ واکنشی نشان ندادم.

برای کسب اطمینان لازم بایستی از طریق «ضداطلاعات» و به صورت معکوس، سناریویی را که در ذهن داشتم پیش می‌بردم. به موازات آن به انتشار مقالات روشنگرانه‌ای علیه محسنی اژه‌ای و پورمحمدی و رازینی و رئیسی مسئولان کشتار در دهه‌ی ۶۰ و گردانندگان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی مبادرت کردم و مطالبی در مورد ری‌شهری، فلاحیان، طائب، دری‌نجف‌آبادی، یونسی، یزدی، نیازی، مصلحی و ... نوشتم که به مرور انتشار می‌دهم. تلاش داشتم رصدکنندگان فعالیت‌هایم را، وسط زمین و هوا نگه دارم تا متوجه‌ی هدفم نشوند. برای این که واکنش‌شان را بسنجم در پیامی که می‌دانستم از طریق دستگاه اطلاعاتی رصد می‌شود به موضوع کسب اطلاعات از طریق «ضداطلاعات» اشاره کردم:



براساس این سناریو، به انتشار مطلبی در ارتباط با قتل «رها» و «فراز» پرداختم که سال گذشته در جریان آن قرار گرفته بودم و از انجام هرگونه اقدامی در ارتباط با آن خودداری کرده بودم. عقل سلیم حکم می‌کرد چنانچه به محتوای آن باور داشتم همان موقع به افشای جانیان پردازم؛ به ویژه که من همیشه و در همه حال معتقد هستم که در چنین مواردی خانواده‌ی فرد دستگیر شده و یا مدافعان حقوق بشر بلافاصله بایستی اطلاع رسانی کنند تا دست رژیم برای اعمال فشار و یا پیش برد سناریوهایش روی قربانی بسته شود. در ارتباط با کیس‌هایی که نسبت به آنها اطمینان داریم، هرگونه سکوت را به نفع رژیم ارزیابی می‌کنم و بارها راجع به آن در مقالاتم و گفتگوهای رادیو و تلویزیونی توضیح داده‌ام.

<http://news.gooya.com/politics/archives/2016/09/218074.php>

در مطلب مربوط به «رها» و «فراز» با آن که عکس‌های به اصطلاح جانیانی که مرتکب «قتل»‌های ادعایی شده بودند را در اختیار داشتم از انتشار آنها خودداری کردم. فکر می‌کردم عکس‌های مزبور متعلق به بازجویان و جانیان وزارت اطلاعات نیست و نمی‌خواستم بی‌جهت با آبروی کسی بازی کرده و بیگناهی را متهم به قتل کنم. جانیان در پیام‌هایی که برایم می‌گذاشتند پیوسته ادعا می‌کردند که ترسی از انتشار عکس‌هایشان ندارند تا مرا به انجام این کار تحریک کنند.



نفر اول از سمت راست را «سیدی» عامل شکنجه «فراز» و عامل سوءاستفاده جنسی از «رها» معرفی می‌کردند.



نفر دوم از سمت چپ را «سیدی» معرفی می‌کردند و مدعی بودند نوهی آیت‌الله شفیعی نماینده مجلس خبرگان رهبری از اهواز است. البته از آنجایی که می‌دانستم این اطلاعات واقعی نیست از انتشارشان خودداری کردم. معلوم نیست تصویرهای فوق متعلق به کدام بسیجی یا مأمور نیروی انتظامی است.



صاحب عکس فوق را «تاجمیری» عامل تجاوز به «رها» معرفی می‌کردند. معلوم نبود عکس کدام بیچاره‌ای بود که به وی نسبت می‌دادند. همچنین یک بار «تاجمیری» را نوه‌ی علی جنتی خواندند. بلافاصله از کانالی که در اختیار داشتم پرس و جو کردم و متوجه شدم که واقعی نیست. با این حال نمی‌توانستم به نتیجه‌ی خاصی برسم. می‌توانست شنیده‌های نادرست آنها باشد.



معلوم نبود این عکس را از کجا به سرقت برده بودند و او را «نوید ضامن» یکی از مأموران وحشی اطلاعات معرفی می‌کردند. برایم مشخص بود که «فراز» به صورت مطرح شده در مقاله نمی‌توانست، کشته شده باشد. تضادهای متعددی در اطلاعات مربوط به دستگیری و کشته شدن «فراز» و «رها» بود که به سادگی می‌شد به آنها پی برد. هرکس که کتاب‌های من و مقالاتم را خوانده باشد، می‌داند در این گونه موارد نکته‌سنج و دقیق هستم. چه بسا به خاطر همین سابقه‌ام عده‌ای با دیدن مطلبی از من نسبت به صحت آن تردیدی به خود راه ندادند که بابت جریحه‌دار شدن احساسات‌شان عذرخواهی می‌کنم.

مثلاً به این چت من در ارتباط با گزارش‌هایی که به دستم می‌رسید، توجه کنید:



Iraj Mesdaghi

11/26, 11:30am

می‌دونی چرا به گزارش شهرزاد کبریتی شک کردم؟
چون تاریخ‌ها به هیچ‌وجه با هم نمی‌خواند و به ویژه با سن او! یعنی بدیهیات توش رعایت نشده بود.
داستان آرش را که اساساً تولید شده و به آن اضافه شده بود.
اولش می‌گفت ۲۶ ساله است و بعد می‌دیدم در دوران خاتمی سال ۸۳ که دانشجو بوده به شیطان
پرست‌ها پیوسته یعنی الان باید حتماً ۳۱ ساله باشه. روای اشتباه نمی‌کنه اما جاعل اشتباه می‌کنه.
داستان هشت سال هواداری یعنی حوالی ۹۱ و بعد عضویت و دیدن ریچووال ولی یک پاراگراف
بعد می‌گفت که سال ۸۶ در معبد انزلی بوده. این‌ها مشخص می‌کرد که نوشته یک جاهایی توش
دستکاری شده. درست مثل رشته که زمان شاه اسکاس ۲۰۰ تومانی که در گردش نبود چاپ کرده
بود و بعد که گرفته بودندش می‌گفت همه چیز خوب بود فقط عکس شاهش سیل داشت.
داستانی که سیدی سر هم کرده بود منو یاد اون قضیه انداخت. اگر یک کم هشیار می‌بود باید
می‌فهمید من که این همه خاطرات زندان رو از روی نوشته و ... نقد کردم ممکنه این رو هم حدس
بزنم.
به نظرم این دکتر فرهادی و دکتر زیباکتم و ... هم جعلی بودند. دوست دارم در این زمینه‌ها برام
توضیح بدی البته اگر خواستی و تمایل داشتی. در رابطه با اون مرجان کلیمی و ... هم همین
اردکانی پورثمری هم همینطور.

می‌دانستم «فرقه رجوی» در هراس از این که مبدا در داخل کشور جریانی علیه رژیم و به حمایت از من تشکیل
شده باشد، هم و غماش را در دشمنی با آن گذاشته بود و وابستگان فرقه ارتباطاتی نیز با گردانندگان «کمپین»
مزبور داشتند.

رضا فلاحی یکی از وابستگان این فرقه به صراحت عنوان کرده بود که در اثر تلاش‌هایشان قادر شده‌اند در آن را گل
بگیرند.

پس از انتشار مطلب، به رصد تحرکات مأموران وزارت اطلاعات و افرادی که تحت عنوان دوست به نوعی با من در
تماس بودند، پرداختم.

در ادامه به انتشار چت‌های صورت گرفته‌ی اعضا و هواداران «فرقه رجوی» با «اعضای کمپین» مبادرت کردم تا به
تردیدم در ارتباط با چهره‌ای که پشت ارسال آن‌هاست و همچنین شبکه‌ای که او را یاری می‌کند، پایان دهم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81758.html>

«فرقه رجوی» که کپی برابر اصل رژیم اسلامی است و به خاطر دست‌یابی به قدرت با آن سر ستیز دارد و مسعود
خداپنده، محافظ ویژه سابق مسعود رجوی را که به خدمت رژیم و دستگاه اطلاعاتی‌اش درآمده است، شایسته
تماس و هشدار نسبت به ارتباطات‌شان نمی‌دانستم.

چنانچه از طریق شیوه‌ای که در پیش گرفته بودم به نتیجه‌ی مورد نظرم می‌رسیدم، نه یک فرد که یک شبکه را
شناسایی می‌کردم. چرا که از او به عنوان شاخص و راهنما برای شناسایی بقیه استفاده می‌کردم.

نکته‌ی قابل توجه آن که پس از انتشار این مطلب، بلافاصله بخش سایبری وزارت اطلاعات، صفحه‌ی «کمپین» در
فیس‌بوک را حذف کرد و بخشی از اسناد ارتباطات این فرقه با عوامل وزارت اطلاعات و ... را نیز از بین برد که همان
موقع با نوشتن مقاله‌ای نسبت به آن واکنش نشان داده و خبرسانی کردم.

در طول این مدت همچنین به رصد کامنت‌ها در وبلاگ «دریچه زرد» پرداختم و نسبت به حضور مأموران وزارت اطلاعات
در آنجا و پیگیری مداوم موضوعات مطمئن شدم که تحت نام‌های مختلف به واکنش سریع در ارتباط با کامنت‌هایی
که می‌گذاشتم، می‌پرداختند. البته حضور آن‌ها در بخش نظرات «گویا نیوز» به شدت کمتر بود و تنها به «کاوه
کلانتر» kaveh Kalantar با عکسی از مرحوم رضا فاضلی منحصر شد.

در کامنت‌های مزبور به گونه‌ای جلوه می‌دادم که همچنان نسبت به صحت اطلاعات ارائه شده در مورد قتل «رها» و «فراز» مطمئنم تا مانع واکنش احتمالی آن‌ها شوم. برایم جالب بود که مأموران وزارت اطلاعات به رصد ۲۴ ساعته‌ی بخش کامنت‌های ویلاگ «دریچه زرد» می‌پرداختند و حتی در روز تعطیل اروپا، بلافاصله جواب کامنت من را که آگاهانه پس از ۴ روز داده بودم، می‌دادند. این بدان معنی بود که فرد کامنت‌گذار ۴ روز آزرگار پای کامنت‌ها نشسته و منتظر اظهارنظر من بود. به این موضوع در بخش مربوطه، همان موقع اشاره کردم.

پیشتر نیز در کامنت‌هایی که در آنجا می‌گذاشتم به حضور افراد دیگری تحت عنوان مأمور وزارت اطلاعات اشاره کرده بودم و خواستار عدم انتشار کامنت‌هایشان شده بودم. این افراد در نظرانی متضاد، یک روز از من و دیگر منتقدان فرقه‌ی رجوی حمایت می‌کردند و روز بعد به حمایت شدید از فرقه‌ی رجوی مبادرت می‌کردند و ... گاه از حضور من در خانه‌شان و انجام اعترافات علیه این و آن خبر می‌دادند. داستان آن‌ها مثنوی صد من کاغذ است که در این مجال نمی‌گنجد.

از دیرباز می‌دانستم بخش نظرات «دریچه زرد» جولانگاه وابستگان فرقه رجوی و وزارت اطلاعات است و هر دو با یک فرهنگ و یک روش مشابه به کامنت‌گذاری مشغولند. تجزیه و تحلیل کامنت‌های این «وبلاگ» و شیوه‌ی کار وابستگان «ارتجاع غالب» و «ارتجاع مغلوب»، مرا به شناخت بیشتری از کارکردهای مشابه این دو جریان می‌رساند.

مأموران امنیتی در پی ایمیلی که برایم فرستادند و ظاهراً اقدام تلافی‌جویانه علیه من است، کامنت‌هایی هم زیر مقالات می‌گذاشتند.

در زیر نامه‌ی همسر ادعایی دکتر فرهاد فرامین به من و پاسخ آگاهانه من به اوست. من از طریق کانالی که داشتم تحقیق کردم، در نظام پزشکی ایران چنین پزشکی وجود خارجی ندارد. در ضمن مأموران وزارت اطلاعات یادشان رفته بود وی سال گذشته فارغ‌التحصیل شده بود، بعد از یک سال نمی‌توانست جراح مغز و اعصاب شود و به عمل جراحی بپردازد.

[illegible]

پس از ارسال این ایمیل، مأموران وزارت اطلاعات در بخش نظرات ویلاگ «دریچه زرد»، تحت عنوان «مجید»، کامنت می‌گذاشتند که چرا وقتی من متوجهی دستگیری و شکنجه و آزار و اذیت جنسی «رها» و «فراز» شدم، همان موقع اطلاعاتیه ندادم که همچون کیس «آتنا فرقدانی» و ... جان آنها توسط فعالان حقوق بشری نجات داده شود! یا چرا به آنها رهنمود ندادم که فرار کنند.

آنها به زعم خود می‌خواستند با این حربه، من را تحریک به چنین کاری در ارتباط با ادعاهای جعلی‌شان در مورد آنچه بر سر «دکتر فرهاد فرامین فیروز» و همسرش «الهه هنگامی مطلق بای» آمده بود، کنند. این دو نیز شخصیت‌های جعلی بودند که دستگاه امنیتی تولید کرده بود.

در حالی که در کش و قوس مقابله‌ی نابرابر با دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم بودم، فردی با نام مستعار «مهرداد آهنگر» ساکن لندن، با ادعای «چپ» که پیشتر هم و غم‌اش را در دشمنی با «ایران تریبونال» نشان داده بود نیز آتش‌بار معرکه شده بود. بعید می‌دانم این فرد در عمرش علیه هیچ‌ک از چهره‌های رژیم، این همه کامنت و مطلب

نوشته باشد و یا چنین جوش و خروش و تعهد و احساس مسئولیتی از خود نشان داده باشد! او حتی از کامنت‌گذاری زیر گفتگوهای هفتگی من با «میهن تی‌وی» هم دریغ نمی‌کرد.

نکته‌ی جالب این بود که این فرد نسبت به ده‌ها قسمت از خاطرات جعلی «صاحب‌منصب قضایی» که در وزارت اطلاعات تولید می‌شد و ناآگاهانه توسط مسعود نقره‌کار یکی از کوشندگان چپ انتشار می‌یافت، واکنشی نشان نداد اما به خاطر انتشار یک مقاله آگاهانه از سوی من، احساس مسئولیت‌اش گل کرده و زمین و زمان را به هم می‌دوخت. گویا منتظر فرصتی بود تا کفش و کلاه کند و خودی نشان دهد. همه‌ی درد او این‌جا بود که دستگاه امنیتی به منظور بادکردن من و ایجاد توهم نسبت به توانایی و تأثیرگذاری‌ام، مرا «تنها صدای شهدای دهه‌ی شصت» و ... خوانده بود و احتمالاً از آن‌جایی که وی و حضراتی که او را جلو انداخته بودند، خود را در این رابطه «صاحب حق» می‌دیدند، تصور می‌کردند به مایملک ایشان چشم دوخته‌ام. آیا درد امثال «مهرداد آهنگر»، روشنگری و آگاه کردن مردم نسبت به توطئه‌ها است؟ اگر آری تاکنون کجا به چنین امری اقدام کرده‌اند؟

کاربری در همان بخش نظرات «دریچه‌زرد»، از او چندین بار تقاضا کرد، لینک مطالبی که در ۵ سال گذشته نوشته را انتشار دهد که با سکوت وی روبرو شد. من از «مهرداد آهنگر» می‌خواهم لیست مطالبی را که در ۲۰ سال گذشته علیه جانیان نوشته و توطئه‌های آن‌ها را افشا کرده، انتشار دهد تا خوانندگان به ارزیابی ادعاهای وی هم بپردازند.



آرش وزیری به همراه پدر و همسرش در جشن عروسی‌اش



از آن‌جایی که حدس می‌زدم، وزارت اطلاعات با به کارگیری متخصصان ماهر، به هک ایمیل و کامپیوتر دست زده باشد، در تماس‌های مختلف با افرادی که دغدغه‌ی شناسایی و دستگیری «حاج آقا حسینی» را داشتند، به گونه‌ای پاسخ می‌دادم که نسبت به موضوع مطمئنم و در ضمن تأکید می‌کردم جای نگرانی نیست. برای آن که با چراغ خاموش حرکت کنم، کامنت‌هایی را که در تأیید، توضیح، تفسیر یا انتقاد و تکذیب، زیر مطلب در فیس بوکم گذاشته می‌شد پاک کرده و به فرستادگان آن‌ها توضیح دادم به دلایل مختلف که نمی‌توانم بشکافم، مایل به بحث و گفتگو در مورد این نوشته‌ام نیستم.

در پاسخ به سؤال آقای سعید بهبهانی در برنامه‌ی تلویزیونی «میهن تی‌وی»، در مورد موضوع «رها» و «فراز»، موضوع را به آینده و زمان مقتضی احاله دادم.

البته بخشی از چت‌های وابستگان «فرقه رجوی» یا ادعاهای مطرح شده در آن‌ها می‌تواند، کار وزارت اطلاعات باشد، اما آیا اتهامات مطرح شده در چت‌ها علیه من، همان‌هایی نیست که فرقه رجوی تولید کرده است؟ آیا وزارت اطلاعات سوار تبلیغات این فرقه نمی‌شود؟

آیا «فرقه صاحب‌مرده» ای که:

دست در متن نوشتاری فایل آیت‌الله منتظری می‌برد، سایت‌های جعلی درست کرده و تصویر من را در کنار جانیان به عنوان یکی از اعضای هیئت کشتار ۶۷ منتشر می‌کند؛

در کمپ «اشرف» تأثر تظاهرات و نوحه‌خوانی راه می‌اندازد و به مردم بی‌خبر از همه جا، به عنوان تظاهرات و نوحه‌خوانی مردم ایران علیه خامنه‌ای در مشهد در جریان عاشورای ۸۸ قالب می‌کند؛

نوحه شماره ۱ عاشورای ۸۸ با آرم «ستاد اجتماعی مجاهدین»

<http://www.youtube.com/watch?v=pvsbWLxDIU&feature=youtu.be>

نوحه شماره ۲ عاشورای ۸۸ با آرم «ستاد اجتماعی مجاهدین»

http://www.youtube.com/watch?v=NAJe5k_Lcc&feature=youtu.be

نوحه شماره ۳ عاشورای ۸۸ با آرم «ستاد اجتماعی مجاهدین»

<http://www.youtube.com/watch?v=FjpJEXemjEg&feature=youtu.be>

(فرقه رجوی که به شدت از پذیرش مسئولیت اعمال زشت خود گریزان است، در اقدامی نابخردانه فایل‌های مزبور را حذف کرد تا به زعم خود ادعاهای مطرح شده از سوی من در گزارش ۹۲ را زیر سؤال ببرد. غافل از این که من کلیپ‌ها را دانلود کرده‌ام و می‌توانم دوباره انتشار دهم. در این مقاله آدرس فایل‌هایی که فرقه رجوی از بین برده را می‌توانید ملاحظه کنید.)

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-482.html>

انجمن زنان جعلی، زندانی سیاسی خیالی و تظاهرات زنان غیرواقعی و جعلی سازمان می‌دهد و مریم رجوی فریبکارانه به آن پیام می‌دهد و از مبارزات کسانی که وجود خارجی ندارند، قدردانی می‌کند و در کار جعل و فریب تا آن‌جا پیشرفت می‌کند که با حقه‌بازی شاهد و مبارز زنان خیالی، از داخل ایران به کنگره آمریکا، وصل کرده و «صدای آمریکا» و سناتورهای آمریکایی را فریب می‌دهد؛

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-485.html>

من و دیگر منتقدان فرقه را با پستی و رذالتی باورنکردنی، عامل حمله‌ی نیروهای رژیم به کمپ «اشرف» و «لیبرتی» معرفی می‌کند؛

با طرح سناریو عجیب و غریب و احمقانه، با نشان دادن جنازه‌ی مسعود دلیلی محافظ ویژه مسعود رجوی، او را مجری طرح حمله به «اشرف» جا می‌زند و مدعی می‌شود پس از موفقیت عملیات، توسط کماندوهای رژیم کشته شده است؛

بعد از اعلام صریح و روشن مرگ رجوی در جریان خیمه‌شب بازی این فرقه در پاریس توسط یکی از عالیرتبه‌ترین مقامات خاندان سلطنتی عربستان که بیش از دو دهه‌ی گردانده‌ی دستگاه امنیتی و سیاسی این کشور بوده، همچنان خیره‌سرانه آن را «سوء تعبیر» می‌خواند و از انتشار پیام صوتی و تصویری و حتی نوشتاری «مرحوم رجوی» عاجز می‌ماند؛

در برنامه‌ی تلویزیونی خود، من را صریحاً به «بند از بند گشودن» تهدید می‌کند؛

<https://www.youtube.com/watch?v=BrfC0FD7faM>

رؤسای کمیسیون‌های شورای ملی مقاومت را عامل رژیم می‌خواند و سراینده‌ی اشعار اکثر سرودهای مجاهدین را کسی معرفی می‌کند که از «بلع رابع» رژیم گذشته است؛

رذیلانه و فریبکارانه من را که تا روز آخر زندانم به نمایندگی از سوی زندانیان سیاسی مجاهد و بعضاً غیرمجاهد مسئولیت‌های مختلف را گاه در بدترین شرایط که با ریسک و خطر بسیاری همراه بود در زندان‌های اوین، گوهردشت و قزلحصار به عهده داشتم و در خارج از کشور به عنوان زندانی سیاسی مقاوم و از بند رسته از سوی مجاهدین و شورای ملی مقاومت و ... در مجامع بین‌المللی شرکت کردم، «تواب تشنه به خون» می‌خواند و زندانیان سیاسی سابق که مرا به خوبی می‌شناسند و نسبت به سیاهکاری فرقه متبوعشان خبر دارند، سکوت می‌کنند؛

آیا از هر شیوه‌ای برای متهم کردن منتقدان و مخالفانش استفاده نمی‌کند؟

انتشار متن چت صورت گرفته از سوی فیروز محوی یکی از اعضای شورای ملی مقاومت با «حاج آقا حسینی» هشدار بود به این فرقه که سر در کجا دارند. محوی در گفتگوی مزبور دقیقاً و بدون جا انداختن یک واو، تبلیغات فرقه‌ی رجوی علیه من و آقایان قصیم و روحانی را نزد مأمور وزارت اطلاعات تکرار کرده بود. آیا محوی شهادت این را دارد که بگوید مطالب مطرح شده در چت با «حاج آقا حسینی» حرف‌های او نیست و مورد تأیید او و فرقه رجوی نمی‌باشد؟

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81839.html>

هرچند واضح است محوی شناختی از ماهیت فردی که با او تماس داشته، نداشت اما بیایید تصور کنیم که او اساساً چنین تماسی نگرفته است آیا رژیم مو به مو تبلیغات «فرقه رجوی» را تکرار نمی‌کند؟

در ادامه با انتشار مطلبی تحت عنوان «با نحوه‌ی کارکرد دستگاه اطلاعاتی و امنیتی در فضای مجازی آشنا شویم»، به هک ایمیل مهدی سامع یکی از اعضای «شورای ملی مقاومت» توسط وزارت اطلاعات اشاره کردم و نسبت به توطئه‌های رژیم هشدار دادم. در ایمیل‌های مزبور ظاهراً توطئه‌ی قتل من را سازماندهی می‌کردند.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81862.html>

مضحک آن که مهدی سامع این چهره‌ی فرصت‌طلب و حقوق‌بگیر «بیت رهبری مغلوب و مرحوم» در «اورسورواز» پاریس، یک هفته پس از آن که خبر هک ایمیل او را با ارائه‌ی اسناد لازم دادم، اطلاعیه صادر کرد که ایمیل منتسب به او «جعلی» است. بعد از دیدن مطلبی که انتشار داده بود یاد این ضرب‌المثل فارسی افتادم که می‌گوید:

«از کرامات شیخ ما چه عجب، پنجه را باز کرد و گفت وجب. از کرامات شیخ ما اینست، شیره را خورد و گفت شیرین است.»

دلیل تعلل سامع در صدور تکذیبیه، ارتباطاتی بود که از قبل با این قبیل افراد در داخل کشور داشت و از پیامدهای احتمالی آن می‌ترسید و گرنه نوشتن ۴ خط تکذیبیه که این همه وقت نمی‌خواهد.

بعد از آن به عدم موضع‌گیری شفاف و روشن فرقه‌ی رجوی و مسئولیت آن‌ها در این رابطه اشاره کردم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81885.html>

سرانجام، به انتشار نامه‌ی شیربرانه‌ی شیرین نریمان نماینده‌ی مریم رجوی به «کانون دوستداران فرهنگ ایران» در واشنگتن، که هیئت مدیره‌ی آن شناخته شده و با سابقه‌ی ۳۵ سال کار است، مبادرت کردم و تأکید نمودم در ارتباط با صحت این نامه چند و چون نمی‌توان کرد و مو لای درز آن نمی‌رود. شیرین نریمان در نامه‌ی فوق، من را به مشارکت در قتل و شکنجه‌ی هزاران تن و زدن تیر خلاص به زندانیان کرده بود. در نوشته‌ام توضیح دادم عوامل این فرقه با فرهنگی دقیقاً مشابه چت‌ها، در طول سال‌های گذشته به سمپاشی علیه من مبادرت کرده‌اند.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-82036.html>

این در حالی بود که می‌دانستم در کشورهای مختلف، این فرقه با برگزاری جلسات خصوصی و عمومی و کال کنفرانس‌های متعدد برای اعضا و هواداران خود، ضمن رد محتوای چت‌های شیربرانه، به متهم کردن من به وابستگی به وزارت اطلاعات می‌پردازد. پیش از انتشار این چت‌ها، فرقه‌ی رجوی در اقدامی رذیلانه با گذاشتن عکس من در کنار اعضای هیئت کشتار ۶۷ و با دست بردن در متن نوشتاری فایل صوتی دیدار آیت‌الله منتظری با اعضای هیئت کشتار ۶۷ مدعی شده بود که من در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی به اعضای هیئت یاری می‌رساندم. قابل توجه آن که تصاویر غالب جنایتکاران را من تهیه کردم و همین قابی که از عکس جنایتکاران درست شده را همسرم تنظیم کرده است.

هیئت مرگ و برخی از عاملان و دست اندرکاران قتل عام های دهه 60



همان موقع در ارتباط با این موضوع، مقاله‌ی «حاجی علوی و حاجی فلاحی» یا «حاجی رجوی و حاجی خزایی» را انتشار دادم. پرویز خزایی یکی از حقوق‌بگیران فرقه رجوی با پرویی وصف‌ناپذیری مدعی شده بود که این کار توسط خود من با کمک وزارت اطلاعات انجام شده است. در حالی که سایت خودشان انتشار داده بود و سپس آن را حذف کرده بودند غافل از این که در جای دیگری رد پایشان باقی مانده است.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81150.html>

در این شرایط مأموران وزارت اطلاعات هم بیکار ننشسته و با استفاده از بی‌شرمی‌های «فرقه صاحب‌مرده رجوی»، به لغزپرانی می‌پرداختند:



Maeddeh Sareban

10/8, 2:54pm

مخلصيم ايوروسيون جان

حالت چطوره

آماده ايم واسه سين

هه هه هه

آقا خودتو آماده كن واسه قتل عام ۶۷ بايد محاكمه شوي و ياسخگوي فتوا و اعمالت باشي

بايد در دادگاه خلق به خانواده جانبازگان ياسخگو باشي بابت فتواي خونريز

هپهه پس فردا مجاهدين مي گويند فتوا را مصدقي صادر کرده و اعضاي هيأت مرگ را هم مصدقي انتخاب کرده است

هپهههه

توضیح: (عکس این صفحه فیس بوکی بارها توسط وزارت اطلاعات در طول دو سال گذشته تغییر کرد)

سرانجام از طریق فیس بوک، متوجهی کپی برداری از صفحهی فیس بوکی ام شدم که ده دقیقه بعد با نوشتن مطلبی و ارائه اسناد نسبت به آن واکنش نشان دادم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-82042.html>

نمی دانم رژیم با کپی برداری از فیس بوکم قصد اجرای چه توطئه ای را داشت، اما روشنگری ام باعث واکنش مأموران وزارت اطلاعات شد و در پیامی که در فیس بوک، برایم گذاشتند به موضوع اشاره کردند.

با این حال پیشتر خودم به آنها رهنمود دادم برای خاموشی ام بایستی دست به ترورم بزنند:



Iraj Mesdaghi

7:20pm

يک جرعه آب سرد هم دل را خنک مي‌کند حتماً که نبايد دست به جنابيت الود

يادتان هست ديشب تکذيب مي‌کرديد که به خاطر من ديگران را مورد انيت و ازار قرار مي‌دهيد؟



رها نفير

7:21pm

تو بگو چه کنيم همون کار را مي‌کنيم



Iraj Mesdaghi

7:21pm

امشب اعتراف کرديد که به خاطر اين که دستتان به من نمي‌رسد به ديگران گير مي‌دهيد

اما اين شبوه چنانچه امتحان کرديد روي من جواب ندارد

البته که ناراحت ميشم. خيلي هم ميشم اما راهم رو تغيير نمي‌دم



رها نفير

7:22pm

اعتراف را ول کن تو بگو ما چه کنيم



Iraj Mesdaghi

7:22pm

شما با من طرف هستيد سعي کنيد من رو ترور کنيد.

من تو مبارزه هم سعي مي‌کنم اصولي را رعايت کنم و به قول معروف «مردانه» و

«شرافتمندانه» بجنگم



رها نفير

7:23pm

سألهاست همه چي مي‌نويسی و مي‌گي از ريز و درشت ما تا خصوصي ترين مسائل اتاق

خوابمون منتشر مي‌کني و کلي اعوان و انصار و هوادارات آتيش مي‌سوزونند و خودتم

مسخرمون مي‌کني و در کمال ارامش در ساحل امني! پس ما چه کنيم؟



Iraj Mesdaghi

7:23pm

من که گفتم ترورم کنيد.

جدي ميگم.



رها نفير

7:24pm

نمي‌تونيم



Iraj Mesdaghi

7:25pm

اما اين که به خاطر من ديگران را تحت فشار قرار بديد به دور از «مردانگي» و «شرافت» است

به من کار داشته باشيد

روز دوم اکتبر «آرش وزيري» که نمي‌دانست در ارتباط با مزدوري او براي وزارت اطلاعات به اطمينان رسيده‌ام، از طريق اسکايپ تصويري با من تماس گرفت و ده دقيقه يکي از آهنگ‌هاي «نيما چهارزي» خواننده‌ي ساکن استکهلم را با گيتار براي من نواخت و خواند.



چرا در این شرایط به انتشار عکس‌های «آرش وزیری» یا «حاج آقا حسینی» عامل وزارت اطلاعات مبادرت می‌کنم؟

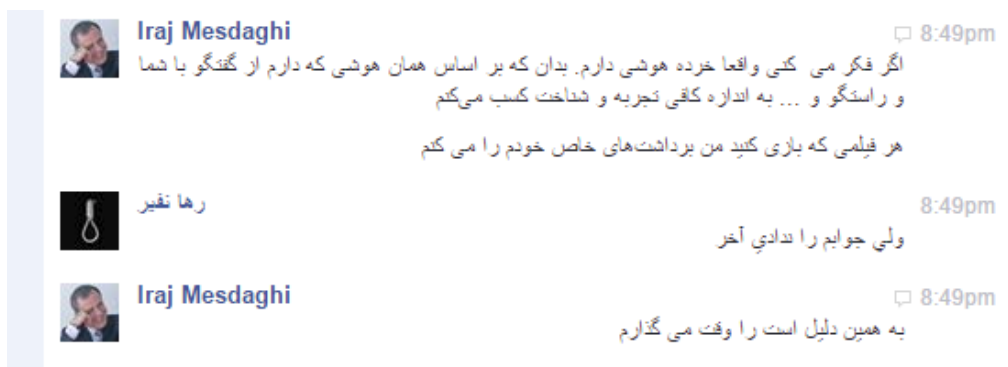
می‌دانم وی و تیمی که به همکاری مستمر با آن می‌پردازد، تماس‌های گسترده‌ای با زندانیان سیاسی چپ سابق و اعضا و هواداران فرقه‌ی رجوی و شورای ملی مقاومت دارند و بارها زندانیان سیاسی زن چپ را مورد تهدید قرار داده‌اند و آن‌ها در کشورهای مختلف موضوع را به اطلاع اداره پلیس رسانده‌اند.

تردیدى ندارم «آرش وزیری» در داخل کشور نیز با افراد زیادی تحت نام حمایت از «صدای شهدای دهه شصت» و ... ارتباط دارد. به منظور پیشگیری از اقدامات دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم، مبادرت به انتشار عکس‌های مختلف او می‌کنم تا به این ترتیب به یک جنگ اطلاعاتی در این مرحله پایان داده باشم و به اربابان او در وزارت اطلاعات اعلام می‌کنم که بازی آن‌ها تمام شده است.

تردیدى ندارم که او و مأموران وزارت اطلاعات از طریق فیس بوک و اسکایپ، ارتباطات متعددی با اعضا و هواداران فرقه‌ی رجوی داشته و توطئه‌های گوناگونی را علیه من و ... سازماندهی کرده‌اند. به همین دلیل پس از آن انتشار مقاله‌ام در مورد آن‌ها، چند هفته‌ای طول کشید تا به تکذیب موضوع بپردازند و چندتایی‌شان سکوت کردند. در حالی که مسعود خداینده محافظ ویژه سابق مسعود رجوی که به خدمت رژیم درآمده است، بلافاصله موضع‌گیری کرد.

با پایان این مرحله از جنگ اطلاعاتی‌ام با رژیم و عوامل آن، به خاطر مسئولیت پذیری که دارم و احترامی که برای خوانندگان قائلم و اعتقاد راسخم مبنی بر این که تحت هیچ شرایطی و به خاطر هیچ منفعتی نباید اطلاعات نادرست و غیرواقعی منتشر کرد، به تصحیح و توضیح در مورد چند نوشته‌ام می‌پردازم که آگاهانه حاوی اطلاعات نادرستی به ویژه در ارتباط با «رها» و «فراز» بودند.

قبلاً به مأموران اطلاعاتی هم هشدار دادم، اما جدی نگرفتند.



از آنجایی که احتمال می‌دهم وزارت اطلاعات در ارتباط با افراد در داخل کشور مبادرت به انجام توطئه‌های گوناگون تحت عنوان توصیه یا درخواست من کند (چنانچه در بالا سند آن آورده شد)، با انتشار این مطلب و عکس‌ها، پیشدستی می‌کنم تا مانع تحقق توطئه‌های آنان شوم.

پیشتر در سال ۱۳۷۳ وزارت اطلاعات، مبادرت به انجام چنین کاری در ارتباط با قتل کشیش‌های مسیحی و تلاش برای بمب‌گذاری در حرم امام حضرت معصومه و قبر خمینی و انتساب آن به مجاهدین کرده بود. در آن دوران فرقه رجوی علیرغم گزارش مبسوطی که از ایران برایشان نوشته بودم، حاضر به تصحیح اشتباهاتش و انتشار اسامی افراد درگیر در ماجرا نکرد و رژیم از همین خلاء استفاده کرد و توطئه‌ی خود را با قتل کشیش تاتائوس میکائیلیان پیش برد. البته آن‌ها به هر ترتیب میکائیلیان را به قتل می‌رساندند اما بعید بود پای سه زن هوادار و زندانی سیاسی مجاهد را به میان بکشند. در این رابطه قبلاً مطلبی را انتشار داده و به نوبه‌ی خودم روشنگری کرده‌ام.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-589.html>

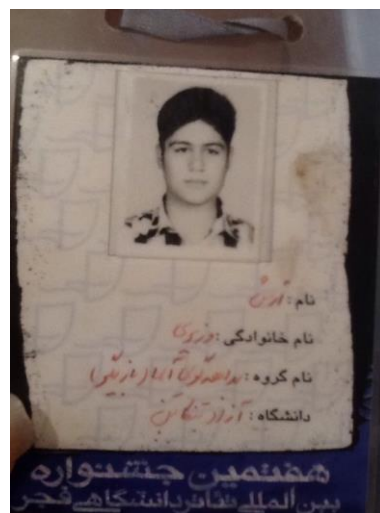
بعدها اطلاع جامع‌تری نسبت به این موضوع و چگونگی پیشبرد توطئه‌ی رژیم پیدا کردم که چنانچه لازم باشد به وقت مقتضی به آن خواهم پرداخت.

شاید عده‌ای مدعی باشند که بین یک فرد و یک سازمان گسترده تفاوت‌های اساسی است و لزومی ندارد رژیم مبادرت به انجام چنین کاری کند. در پاسخ به آن‌ها توجه‌شان را به این موضوع جلب می‌کنم که در طول سال‌های گذشته، وزارت اطلاعات افراد بیگانه‌ای را تحت عنوان ارتباط با «انجمن پادشاهی ایران» و سازمان «تندر» و تکاوران این انجمن، دستگیر و به اتهام بمب‌گذاری و ترور متخصص هسته‌ای و... به قتل رساند. در حالی که «انجمن پادشاهی ایران»، انجمنی بود یک نفره که توسط فرود فولادوند در لندن اداره می‌شد. حتی پس از ناپدید شدن وی نیز رژیم تا مدت‌ها تحت عنوان این «انجمن»، به اجرای توطئه‌های خود پرداخت. در این رابطه پیشتر مقالاتی را انتشار داده و به نوبه‌ی خود روشنگری کرده‌ام.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-512.html>

<http://www.irajmesdaghi.com/page1.php?id=172>

این احتمال هست که افرادی را به این بهانه و برای اجرای پروژه‌هایشان به تور بیاندازند. من نه کسی را در داخل کشور دارم و نه از چنین اقدامات و تشکلهایی حمایت می‌کنم. همانطور که گفته‌ام مطلقاً خود را در موضعی نمی‌بینم که نیاز به هوادار و یا هواخواه و حامی داشته باشم و هیچ‌گاه و تحت هیچ شرایطی خود را در موضع هدایت یک انجمن یا تشکل در داخل و یا خارج از کشور و یا عضویت در آن نمی‌بینم. من به فعالیت خود به صورت انفرادی ادامه می‌دهم و در صدد یارگیری نبوده و نیستم.



آرش وزیری احتمالاً در دانشگاه آزاد تنکابن، رشته‌ی تأثر خوانده است.

با انتشار عکس‌های این عامل وزارت اطلاعات، از کلیه کسانی که تحت هر نام و عنوان با وی و یا «اعضای کمپین» در داخل و یا خارج از کشور تماس دارند مصرانه می‌خواهم که به ارتباط خود با او و هرکس دیگری تحت این نام پایان دهند. تأکید می‌کنم به هیچ شکل مخفی یا نیمه مخفی که به‌گونه‌ای خود را به افراد و یا سازمان‌های خارج از کشور منتسب می‌کند نباید اعتماد کرد. تجربه‌های تاریخی به ما می‌آموزد که امکان هدایت و اداره‌ی یک تشکل از خارج از کشور وجود ندارد و قطعاً وزارت اطلاعات چرخانده‌ی آن است و یا پس از مدتی در آن نفوذ لازم را می‌کند.

به کلیه زندانیان سیاسی سابق، فعالان حقوق بشر و چهره‌های سیاسی هشدار می‌دهم این احتمال وجود دارد که مأموران وزارت اطلاعات با طرح سناریوهای مشابه بکوشند در مبارزه‌ی عادلانه‌شان خللی ایجاد کرده و یا با نشر اطلاعات غیرواقعی، توهم پراکنی کنند؛ چنانکه قبلاً سناریوهای متفاوتی را با آقایان بهرام مشیری، مسعود نقره‌کار و این اواخر با منصور اسانلو از طریق طرح مسئله‌ی ربایش صبری حسن‌پور رفتند و یا پیشتر از طریق رضا مدحی، عده‌ای را سرکار گذاشتند. حتماً موضوع به این عده محدود نشده و نمی‌شود. با توجه به تجربه‌ای که دارم، تأکید می‌کنم چهره‌هایی همچون امیرفرشاد ابراهیمی، امیرعباس فخرآور، امید دانا و عرفان قانع‌فرد، در پوشش‌های مختلف سناریوهای متفاوت مورد علاقه‌ی رژیم را پیش می‌برند و رسانه‌هایی که به آنها پوشش می‌دهند چه بخواهند و چه نخواهند به اهداف رژیم کمک می‌کنند. دستگاه امنیتی با صرف هزینه‌های هنگفت می‌کوشد این عده را به عنوان چهره‌های اپوزیسیون یا «پژوهشگر» و «تاریخ‌نویس» و فعال اجتماعی و ... قالب کند. البته این بخش کوچکی از یک سناریوی بزرگتر است. از توطئه‌های رژیم نباید غافل شد.

این صفحه‌ی فیس بوک آرش وزیری با تصویر خودش است.

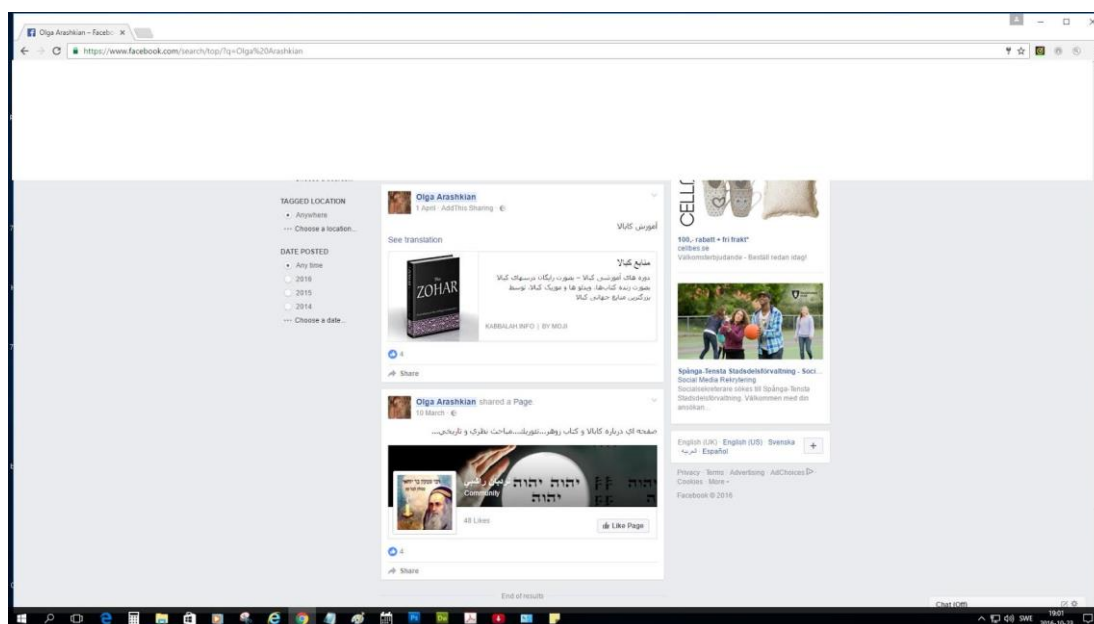


<https://www.facebook.com/arash.vaziri.39>

این یکی دیگر از صفحه‌های مأموران وزارت اطلاعات است که تحت عنوان «دکتر فرهاد فرامین» فعالیت می‌کند.



<https://www.facebook.com/profile.php?id=100010236312915&fref=ts>



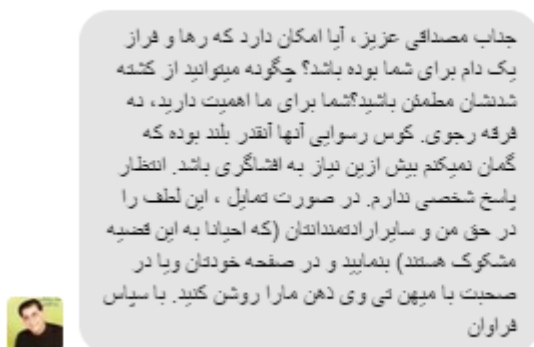
در این صفحه که به نام اولگا آرش کیان است، تبلیغ «کابالا» و کتاب زوهر می‌شود که یکی از منابع عرفان یهودی است.



<https://www.facebook.com/bahram.persian.3?fref=ts>

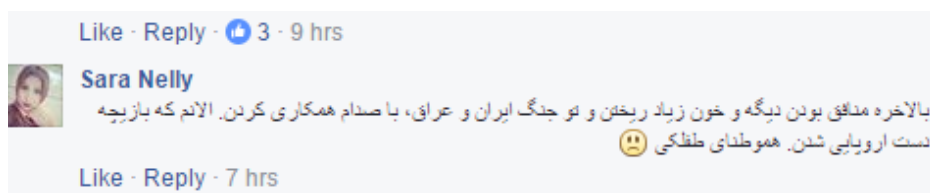
در این صفحه‌ی وزارت اطلاعات، «کاوه کلانتر» که مدعی‌است در دانشگاه «لوند» در جنوب سوئد تحصیل کرده و در «هامبورگ» زندگی می‌کند، می‌کوشد در مورد دخالت آمریکا در جنگ یمن، ضدیت با سیاست آمریکا و غرب در سوریه و ... به‌درازد. رد پای این فرد را در صفحه‌ی نظرات «گویا نیوز» زیر مقاله‌ی من می‌توانید ملاحظه کنید. این فرد با بلاهت در پیام خصوصی به فیس بوکم، در حالی که من را «قهرمان» خود می‌خواند و خواب می‌دید در یک بند با من بوده است، مقاله‌ای که در دشمنی آشکار با من نوشته شده بود را لایک کرد، یک پیام ۸ دقیقه‌ای حاوی مشتی مزخرفات رژیم برایم ارسال کرد و این که چرا وقتم را با پرداختن به «مجاهدین» که رسوای عالم هستند، تلف می‌کنم و به موضوعات مهم‌تر نمی‌پردازم:

OCT 11TH, 2:07PM

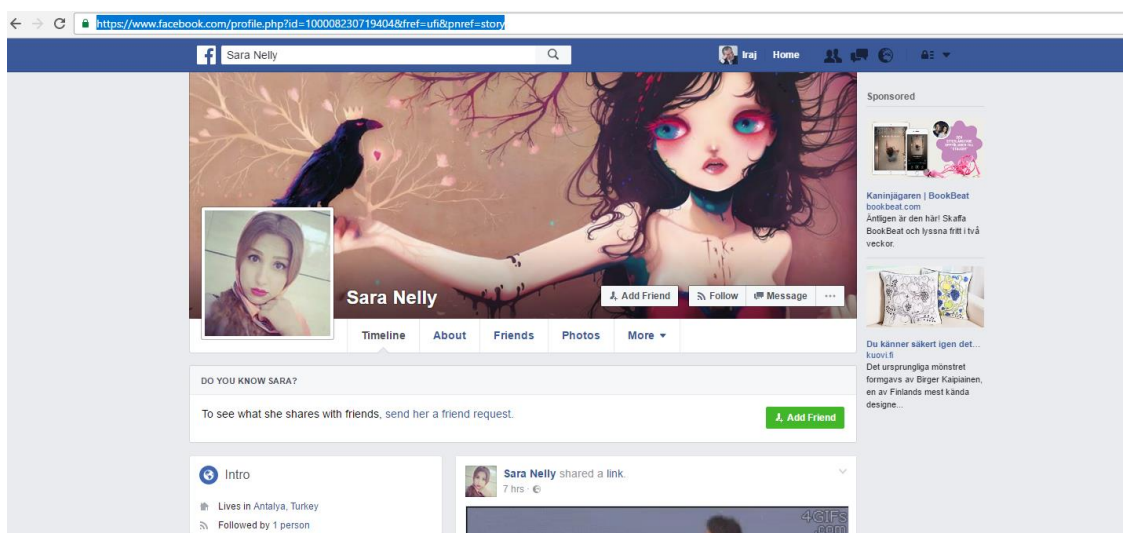




این یکی را نگاه کنید که زیر گفتگوی من با تلویزیون میهن، در فیس‌بوکم پیام گذاشته است:



این هم صفحه‌ی فیس بوک او که مدعی است در آنتالیا ترکیه زندگی می‌کند:



<https://www.facebook.com/profile.php?id=100008230719404&fref=ts>

دستگاه اطلاعاتی و امنیتی، صدها صفحه‌ی این‌چنینی در فیس بوک و فضای مجازی دارد و به زعم خود با استخدام مشتی بیکار به توطئه در فضای مجازی مشغول است. گویا مشکلات یک رژیم درمانده و غرق در بحران به این ترتیب حل و فصل می‌شوند. چند صفحه‌ای را که مأموران رژیم از آن‌ها استفاده می‌کردند و امروز بسته شده‌اند در زیر ملاحظه می‌کنید. با دیدن اسامی می‌توان به فرهنگی که از آن برای فریب افراد استفاده می‌کنند، پی برد.

Phoenix Sorrow

Nabbash Qhaaldhual

Nahid Katayoon

Maeddeh Sareban

Yssraeel Aakka Verjen

Arash Cain Vaziri

Qabbalah Tikun Hanefesh

Shadab Nazhand



اون یوزر را دیگه استفاده نمی‌کنم
از این به بعد با این هستم
آقا مصداقی
اگر صلاح می‌دانید لطفا ادد بفرمایید
ممنون

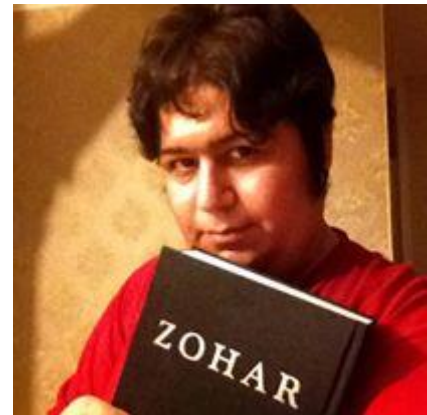
این مال بچه‌های کمیینه
ایمیلش مال کمیینه

live:spilitseventhsouls 9:28:35 2016/14/8]
اسکایپی او arash asough
Arash.vaziri2
arash.varziri.60
azazel Beelzebub
simasalamat
Islamic.torture
death.worship
azazelthrone
ورمخ یوشامن
Ghasemian66
Eli.zamani667
Homa.hadavian

و ایمیل‌های مورد استفاده او عبارتند از:

azazelthrone@gmail.com
farhad.faramin@yahoo.com
spilitseventhsouls@gmail.com
arash.vazir@yahoo.com
sheikh_zoghumi@yahoo.com

kibroth.hattaavah666@gmail.com
rahil.raoofyan@gmail.com
m.kalimi.soheil@gmail.com
shahrazadkebriti@gmail.com
irajpoorhannaneh@hotmail.com
maedde.sareban@gmail.com
rafi61616161@gmail.com



از آنجایی که آرش وزیری خود را عاشق عرفان یهودی معرفی می‌کند، احتمالاً ارتباطاتی با رادیو اسرائیل و گردانندگان آن و یا جامعه یهودی برقرار کرده است.



آرش وزیری به همراه همسرش سارا حسینی

«آرش وزیری» و امثال او درس عبرت نمی‌گیرند. نظامی که به احمد خمینی «پادگار امام» رحم نکرد و سرش را زیر آب کرد، به سادگی می‌تواند مهره‌های سوخته‌ی خود را از میدان به در کند. عوامل دون‌پایه دستگاه امنیتی توجه

نمی‌کنند، رژیم جنایتکاری که برای حفظ و حراست از «ولی فقیه» و نظام نکبت اسلامی، «فیل» و «اسب» خود را قربانی می‌کند، پروایی ندارد که «سرباز»های یک بار مصرف خود را دم تیغ دهد. کما این که در این صفحه‌ی شطرنج، مأموران اطلاعاتی، پیاده‌ی خود را که «آرش وزیری» است، قربانی می‌کنند و خود در پس صحنه به توطئه و جنایت مشغول می‌شوند. در هیچ سیستم امنیتی‌ای منبع و عامل ارزش ندارد و به او همچون دستمال مصرف شده می‌نگرند. البته اربابان هم از سرنوشت سعید امامی و همسرش و دیگر عوامل قتل‌های زنجیره‌ای و ... درس عبرت نمی‌گیرند. نمی‌بینند وقتی منافع رژیم حکم کرد پس از قتل سعید امامی بازجویان پرونده «گزارش ۸۰ صفحه‌ای» منتشر کردند و در آن مدعی‌شدند پس از انجام آزمایش متوجه شدند، سعید امامی که رئیس‌شان بود در اثر افراط در عمل «لواط»، مقعدش از حالت عادی خارج شده است!

ای‌کاش مجبور نمی‌شدم در عرصه‌های مختلف با دشمنان رنگ و وارنگ، چنگ در چنگ شوم و انرژی‌ام تنها مصرف مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، دشمن اصلی مردم ایران می‌شد.

تا آخرین لحظه‌ای که می‌خواستم این مقاله را انتشار دهم به رابطه‌ی معمولی‌ام با «آرش وزیری» ادامه دادم. تردیدی ندارم هیچ‌کس به اندازه‌ی او از دیدن این نوشته، یکه نمی‌خورد. او و اربابانش یک لحظه هم به ذهنشان خطور نمی‌کرد، طرح‌های‌شان این‌گونه نقش برآب شود.

در رابطه با توطئه‌ی مزدوران اطلاعات، صدها صفحه سند در اختیار من است و پیشاپیش اعلام می‌کنم حاضرم در هر محکمه‌ای و در پیشگاه قانون آن‌ها را ارائه دهم تا دست «ارتجاع غالب» و «ارتجاع مغلوب» بیشتر از قبل رو شود.

انتشار این مقاله را به خاطر بالا گرفتن موضوع سوءاستفاده جنسی سعید طوسی، قاری قرآن خامنه‌ای از کودکان و نوجوانان به تعویق انداختم.

ایرج مصداقی ۳۰ مهرماه ۱۳۹۵

بازبینی و انتشار ۱۲ آبان ۱۳۹۵

www.irajemsdaghi.com

irajmesdaghi@gamil.com

پانویس:

۱- به تبلیغات شریرانه‌ی صورت گرفته از سوی مدعیان به اصطلاح «چپ» علیه من که در زیر می‌آید نگاه کنید: فرهنگ هتاک‌ی و اتهام زنی توسط روحانیت برای دشمنان و رقیبانش باب شد و حزب توده آن را در فضای فرهنگی و سیاسی کشور باب کرد و بعدها «فرقه رجوی» ابعاد باورنکردنی به آن داد. فریبرز رئیس دانا به اصطلاح عضو «برجسته‌ی» «کانون نویسندگان ایران»! که با فرصت‌طلبی و «فحط‌الرجال» در «کانون» تکیه بر جای بزرگان زده است، در فضای عمومی و در فیس بوک «پروین اشرفی» یکی از وابستگان سابق «پیکار»، بدون هیچ پروا و شرمی مرا متهم به وابستگی به سرویس امنیتی می‌کند. به بی‌شخصیتی و بی‌پرنسیپی «رئیس دانا» توجه کنید. او در مورد من می‌نویسد:



رئیس دانا اراجیفی از این دست را در رادیوی وابسته به «راه کارگر» در نروژ هم قبلاً سرهم کرده بود. آن دفعه مرا «تواب» خوانده بود و این بار علاوه بر «تواب بدخیم»، «آزان دویل» را نیز اختراع می‌کند.

وقتی سعید صالح‌نیا به او اعتراض می‌کند، پاسخ می‌دهد:



رئیس دانا، نوبت به خودش که می‌رسد از دیگران می‌خواهد که اگر کسی «فیشی دارد زود رو کند» اما در مورد من بیش‌زمانه‌ترین اتهامات را بدون ارائه «فیش» مطرح می‌کند.

رئیس دانا، به سادگی دروغ می‌گوید و می‌کوشد خود را در میان قربانیان «کانون نویسندگان» و یا کسانی که جان‌شان در خطر است، جا بزند. وقتی «کانون نویسندگان ایران در معرض قتل‌های زنجیره‌ای بود»، و خطرات بی حد و حصر جان «جمع مشورتی» را تهدید می‌کرد صدا از وی در نمی‌آمد. او و ناصر زرافشان پس از قتل بیرجمانی سعیدی سیرجانی حتی حاضر نشدند «اعلامیه ۱۳۴ نویسنده» در دفاع از «کانون نویسندگان» و نویسندگی را امضا کنند و امروز خود را صاحب‌اختیار «کانون» می‌دانند!

من، زمانی راجع به رئیس دانا نوشتم که او «نخود هر آشی» بود. از «معرکه‌گیری» در «خاوران» تا هوجبگری هنگام استقبال از خانم شیرین عبادی پس از کسب جایزه نوبل؛ از مصاحبه‌های جور و واجور با رسانه‌های چپ در خارج از کشور، تا معترض اکبر گنجی شدن که چرا نام یکی دو تا از «چپ‌ها» را در نیویورک نبرده؛ از شرکت در کنفرانس برلین بدون پیامد قضایی و ... ، تا ... ، موقعیتی نبود که او از دست بدهد.

مقاله‌ی من بین سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷ نوشته نشده بود که اعضای «کانون نویسندگان در معرض قتل‌های زنجیره‌ای» بودند، بلکه یک دهه بعد در سال ۱۳۸۶ نوشته شده بود. من هم تنها نبودم، کوشندگان چپ هم همان موقع مطالبی را در مورد رئیس دانا انتشار دادند. اتفاقاً برعکس این رئیس دانا بود که در سفر به خارج از کشور و هنگامی که اعضای کانون نویسندگان و جمع مشورتی با تهدید مرگ روبرو بودند و فرج سرکوهی در زیر شکنجه‌ی دستگاه اطلاعاتی و امنیتی با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کرد، فعالان سیاسی را فرامی‌خواند که اقدامی در رابطه با او انجام ندهند. فرج سرکوهی در این مورد می‌نویسد:

«بعدتر دانستم که به دوران زنده به گوری من در آن ۴۸ روز اقتصاددانی [فریرز رئیس دانا] مشهور را که ادعای چپی بودن دارد و زمانی نیز در آدینه مقاله می‌نوشت و اکنون نیز خود در میان اپوزیسیون جا زده است به آلمان فرستاده بودند تا با ایرانیان خارج از کشور – بیشتر چپی‌ها - ملاقات کند و به آنها بگوید که از کارزار حمایت از سرکوهی

دست بردارید که این همه نقشه‌ی وزارت اطلاعات است برای گمراه کردن مبارزان . فریده [زبرجد] داستان جالبی دارد از این مبارز مأمور . در جلسه‌ای خصوصی کسی از او پرسیده بود که ماجرای سرکوهی از بزرگترین رسوایی‌های نظام اسلامی است. کارزاری افشاکننده‌ی استبداد، سود جمهوری اسلامی در این ماجرا کجاست؟ پاسخ به آینده داده بود . زمانی که نامه‌ی ۱۴ دی ماه من منتشر شده بود همه جا گفته‌های خود انکار کرده بود. یکی از استادان زبان فرانسه‌ی مجتمع جامعه‌الصادق نیز این جا و آن‌جا حرف‌های آن اقتصاد دان مأمور را تکرار کرده بود . « صفحه‌های ۲۳۶- ۲۳۷ داس و یاس، فرج سرکوهی، انتشارات باران .

به محتوای نوشته‌ی من در مورد رئیس دانا توجه کنید خواهید دید به خاطر آن کسی را نمی‌کشند و یا حتی تحت فشار قرار نمی‌دهند. اگر قرار باشد نوشته‌ی من مبنا قرار گیرد، دستگاه امنیتی به آقای رئیس دانا خلعتی هم می‌دهد.

این را هم اضافه کنم که وی در جریان «جنبش ۸۸» از مردم و جوانان می‌خواست که فریب نخورند و به جنبش «سوسول‌ها» نپیوندند.

منظور رئیس دانا از «ارزش‌های چپ»، «اشرف دهقانی» است. وقتی رئیس دانا «پرچمدار چپ» و سخنگوی آن در داخل کشور باشد، لاجرم «ارزش‌های چپ» هم بایستی اشرف دهقانی باشد که متجاوز از سه دهه است در دوران «غیبت» به سر می‌برد. مبارک‌شان باشد. رئیس دانا که از قدیم‌الایم به تفکر توده‌ای و اکثریتی نزدیک بوده، این بار علم دفاع از اشرف دهقانی را به دوش می‌کشد که پیشتر حزب توده او و امثال او را «ترپچه‌های پوک» می‌خواند. «بالا بودن دز ضد کمونیستی» من هم بر می‌گردد به تلاشم برای رفع اتهام تیرخلاص زدن به دو کودک خردسال توسط حمید اشرف که در چند سال گذشته جای ویژه‌ای در تبلیغات رژیم و نشریاتش داشته است.

ضدیت رئیس دانا با مهندس بازرگان و دفاع از حزب توده را هم در این جا می‌توانید ببینید.

<http://tarikhirani.ir/fa/files/87/bodyView/879>

سایتی که رئیس‌دانا به گفتگو با آن می‌پردازد، متعلق به صادق خرازی یکی از طراحان ایجاد لابی رژیم در آمریکا و معاون وزارت خارجه و سفیر سابق رژیم در نیویورک و از وابستگان خامنه‌ای است. البته رئیس دانا در مورد این که چرا دچار مشکلات مالی شده و مجبور به انجام کار سیاه است نیز همه‌ی ماجرا را نمی‌گوید.

مقاله‌ی من در مورد رئیس دانا را در آدرس زیر ملاحظه کنید و در مورد «ننه من غریبم» بازی او قضاوت کنید. آیا آنچه من در مورد رئیس دانا نوشته‌ام باعث می‌شود وزارت اطلاعات او را به عنوان دشمن قسم‌خورده رژیم به قتل برساند؟

<http://irajmesdaghi.com/maghaleh-71.html>

یا مهرزاد دشتبانی یکی از وابستگان «پیکار» در مقاله‌ای سراپا جعل و دروغ تحت عنوان «سازمان مجاهدین و در رکابش ایرج مصداقی به کجا می‌روند؟ هشدار به نیروهای کمونیست و انقلابی»، مرا به دروغ متهم به نمایندگی و سخنگویی مجاهدین کرد و با همدستی سیامک ستوده یکی دیگر از مدعیان «کمونیسم» و «انقلابیگری» و «مبارزه طبقاتی» و «اخلاق کمونیستی»، با انتشار عکسی از احمدی‌نژاد که خودم پیشتر آن را انتشار داده بودم، ادعا کردند که من همراه با احمدی‌نژاد در سال ۱۳۶۱ کارخانه‌ای را در ارومیه افتتاح کرده‌ام. در حالی که از سال ۱۳۶۰ در زندان رژیم بودم.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-464.html>

یا به اصطلاح «هیأت اجرایی راه کارگر»، یک روز پس از پایان کار «ایران تریبونال» در لاهه، و صدور رأی تاریخی این دادگاه مردمی علیه رژیم جمهوری اسلامی، با صدور اطلاعیه‌ی شرم‌آور و نازلی علیه من که از سخنگویان «ایران تریبونال» بودم، بی‌پرنسیبی و سقوط خود را به نمایش گذاشت. همان موقع پاسخ‌شان را در مقاله‌ی زیر که در واقع در دفاع از کارزار «ایران تریبونال» بود، دادم:

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-47070.html>

یا محفل «گفتگوهای زندان» که پس از موفقیت «ایران تریبونال»، متأسفانه در نقش سخنگوی رژیم، آن را «آلترناتیو سازی» جا می‌زدند که البته پاسخ درخوری به گردانندگان آن دادم.

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-463.html>

کار به آن‌جا کشید که فرخ نگهدار یکی از عناصر خائن تاریخ میهن‌مان، پس از انتشار مطلب روشنگرانه‌ام با عنوان «فرخ نگهدار و تاریخی سراسر جعلی: چگونه جنبش فدایی، بیژن جزنی و حمید اشرف قربانی شده‌اند،

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-69027.html>

به جای آن که به پاسخگویی بپردازد یا جرأت بیان عمومی موضوع را داشته باشد، این‌جا و آن‌جا در محافل خصوصی مطرح می‌کرد که من مشکوکم و وابسته به وزارت اطلاعات. در حالی که این عنصر حقیر در دهه‌ی شصت به اوین آمده و در سیاه‌ترین روزهای تاریخ میهنمان با لاجوردی «قصاب تهران» نشست و برخاست می‌کرد و از انجام هیچ زشتی و پلیدی در حق کسانی که با رژیم می‌جنگیدند دریغ نکرده بود. چهره‌ای که همسرش به ایران رفت و آمد می‌کند و خودش در صف رأی‌گیری سفارت به انتظار می‌ایستد و در طول سه دهه‌ی گذشته از هیچ امدادسانی‌ای به رژیم دریغ نکرده و برای خامنه‌ای نامه‌ی فدایت شوم می‌نویسد، خود را مبارز و اپوزیسیون و ... جا می‌زند و مرا وابسته به اطلاعات و مشکوک می‌خواند!

از سیاهکاری بی‌حد و حصر وابستگان به «اشرف دهقانی» هم می‌گذرم.

اگر در اینترنت بگردید از این خزعلات تحت عنوان «چپ» و «کمونیست» و «انقلابی» و «ضد امپریالیست» و «ضد سرمایه» و پیشتازان «مبارزه طبقاتی» و «روانشناس ارشد» ... با استفاده از نام‌های مستعار و شخصیت‌های بی‌هویت و متوهم، از قبیل «گلزاد پاک» و «کیمیا خاوری» و «رزا» که روح «رزا لوگزامبورگ» در او حلول کرده و ... تا دلتان بخواهد پیدا می‌کنید.